

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

سپهسالار عشق

(سیری در زندگی حضرت ابوالفضل علیه السلام)

نویسنده احمد لقمانی

پیشگفتار

آن گاه که بر کناره ی دریا به بی کران نیلی آب خیره می شویم و در شکوه و وسعت آن حیران می مانیم، با دو احساس گونه گونه روبه روییم: احساس فروتنی و خشوع و بیمناکی در پیشگاه این به شکوه بیکرانه که اگر تن به آن بسپاریم در کامش فرو خواهیم رفت و برنخواهیم آمد؛ و احساس همدلی و انس و همزادی با این آبی نجیب و آرام بخش که اگر چشم از آن برداریم، مغبون و تنها خواهیم ماند.

انسان های بزرگ و بیکرانه نیز از همین گونه اند. به عباس بنگر: آن گاه که در عظمت وصف ناپذیرش خیره می شوی، حیرانی و خشوع سر تا پایت را فرا می گیرد و با این حال، هرگز نمی توانی چشم از او برگیری. دیرگاهی در او خیره می مانی و در ژرفای جانت را از شکوه و بزرگی اش طراوت می بخشی، گر چه می دانی اگر گامی پیش روی غرقه خواهی شد.

با این خشوع آمیخته به نیاز، با این احتیاط همراه با اشتیاق، بر ساحل دریای عباس می ایستیم تا از دریچه ی این حیرت به هدایت برسیم؛ تا از رهگذر این خشوع به شهود دست یابیم؛ تا از پنجره ی اشراقی نگاه او به بوستان عصمت نظر بگشاییم. واژه های خمیده، قلم لرزان، اشک آمیخته به شوق، و ادبی که از هر تبسم قلم می تراود، گواه این حضور شرم سارانه و محتاجانه بر ساحل دریایی بیکرانه اند.

اینک که به یاد و نام عباس کارنامه ی افتخارات جانبازان این میهن نقش پذیرفته است، سزاوارترین کسان برای ایستادن بر این ساحل، همانانند؛ همانان که لحظه های حضور در گرماگرم اینار و جانبازی را حس کرده اند، همانان که در غلتیدن دست در زیر پای خویش را لمس کرده اند، همانان که یک «یا عباس» گفته اند و صد «لیبک» شنیده اند.

سعادت‌مندیم که به یمن نام و یاد جانبازی و جانبازان، افتخار یافته ایم تا این دفتر را پیش روی مخاطبان آشنا بکشاییم. و یقین داریم که گر چه یارای تن زدن به این دریا را نداریم؛ همین تماشا و درنگ توشه ای خواهد بود برای سرمشق پذیری از آن والای ولی. پس اگر این مقصود حاصل گردد که رسم و راه و اندیشه ی «عباس بن علی» که در ذهن و جان جانبازان ما نشست است، عمق و استمرار پذیرد، به مقصد رسیده ایم و خداوند را شاکریم.

با این هدف، چندی است پژوهشی گسترده را آغاز کرده ایم و امیدواریم ثمره ی آن را در دفترهای گونه گونه برای مخاطبانی از سطوح مختلف عرضه کنیم. دفتری که پیش رو دارید، نخستین حاصل این تلاش است که بیشتر با جوانان پاکدل سر گفت و گو دارد. در این اثر، از تکاپوهای محض علمی و چند و چون های کلامی و بحث انگیز نشانی نیست. ناب ترین پژوهه های تاریخی و روایی با زبانی ساده و گویا و جوان پسند گرد آمده است تا بیشتر بر تربیت «عباس پسند» این نسل سترگ پای فشرده شود. بحث های دیگر از این گونه های دیگر؛ می ماند برای دفترهای پسین، باذنه و عونه!

معاونت امور فرهنگی، اجتماعی و هنری بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی

مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان

سخن نویسنده

نگاهی صمیمانه به زندگانی اولیای دین و نگرشی اندیشمندانه در حیات ارباب معرفت، به سان آبشار بینشی است که جامه ی جان بدان تطهیر می شود و سرای دل از آن طراوت می گیرد؛ ارمغانی شایسته و جاودان نصیب آدمی می کند تا در گذر سختیها و حوادث به سلامت عبور کند و بر قله ی قدس دست یابد.

زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام دایرة المعارفی درس آموز است که چگونه زیستن و آگاهانه رفتن را به ما می آموزاند و فرصت رسیدن به مقام آدمیت را فراهم می سازد. در این دفتر - که با قلمی از شوق و ارادت نگاشته شده است - از رهگذر تربیت عباس علیه السلام پرتوی از فروغ معنویت امام علی علیه السلام و جلوه ای از

روشنی ولایت ام البنین علیها السلام در پرورش فرزند نصیب انسان می شود و آینه ای روشن از «فضایل ابوالفضل علیه السلام» برابر دیدگان خردورزان نمایان می گردد.

شعاع چشمگیر شخصیت آن انسان آسمانی در گستره ی سخنان دخت آفتاب؛ فاطمه ی زهرا علیها السلام و فرزندان والامقام آن پاک بانو، بهجت آفرین شیعیان شیفته است و شهدی شیرین از شریعه ی معرفت و مردانگی «سپهسالار عشق» به ارمغان می آورد.

با هم به مدینه می رویم تا از کوچه های بنی هاشم به سرای امیرمؤمنان علیه السلام پای دل گذاریم و از آغازین لحظه های زندگانی پور دلبندهش عباس علیه السلام ، با او همراه شویم.

میلااد «ماه»

اشاره

حضرت علی علیه السلام: «إِنَّ وَلَدِي الْعَبَّاسُ زَقَّ الْعِلْمَ زَقًّا»⁽¹⁾.

همانا فرزندم عباس، به سان نوزاد کبوتری که از مادر خود آب و غذا می گیرد، در کودکی علم آموخت.

طلوع ماه در مدینه

زمین مدینه با نیم نگاه خورشید روشنایی می گرفت و تابش طلایی آفتاب، جمعه، چهارمین روز شعبان سال 26 هجری، را نوری دیگر می بخشید⁽²⁾.

بلور دل های شیفتگان امیرالمؤمنین علی علیه السلام لبریز از شور و عشق می شد و کوچه های بنی هاشم آغوش خود را به روی زائران خانه ی حضرت می گشود. چهره ی علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام را شبنم شادی فرا گرفته بود و برای دیدار نورسیده ی مولای خویش بر یکدیگر پیشی می گرفتند. «ماه» تازه در مدینه طلوع کرده بود و با ظهور خود دل های شیفتگان اهل بیت علیهم السلام را از عطر شادمانی معطر ساخته بود. شور و هلله، خانه ی علی علیه السلام و فاطمه ی کلایه را فرا گرفته بود و نگاه همگان به سخاوت لبان مولا بود تا انتخاب نام طفل را نظاره کنند و شیرینی اولین کلام او را بیابند⁽³⁾.

در این هنگام گویی مادر کودک، ام البنین علیهم السلام، قنداقه ی عزیز خود را تقدیم علی علیه السلام کرد. امام فرزند دلبنده خود را به سینه چسبانید، بهت و حیرت، نگاه اطرافیان را ربود و همگان از پیوند «مهر» و «ماه» لب به تبریک گشودند. امیرمؤمنان با صدایی آسمانی در گوش راست فرزند خود اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت.

بدین ترتیب، امام علیه السلام در آغازین لحظه های حیات، بذر بندگی در سرزمین قلب فرزند خویش افشاند تا در گلستان وجود او شاخسار ایمان و عشق به «توحید» و «نبوت» نمایان

شود، از بلندای همتش آبخار شوق به «امامت» جاری شود و تا همیشه ی ایام در سایه سار «ولایت» سروی سبز باشد.

چون نسیم اذان و اقامه بر روان پاک و سپید طفل فرونشست، امام علیه السلام با واژه ای مهرآفرین و روح افزا نام فرزند خود را بیان فرمود:

«عباس» یعنی: شیر بیشه ی شجاعت و قهرمان میدان نبرد⁽⁴⁾، دلاوری از شجاعان اسلام، قهرمانی که در برابر باطل و ستم عبوس و خشمگین است و در مقابل خیر و نیکی شادان و متبسم⁽⁵⁾.

رواق چشم اطرافیان را هاله ای از عشق و امید فرا گرفته بود و بیش از دیگران فاطمه ی کلایه از خشنودی شوی خویش شادمان و خرسند بود.

در این لحظه، الماس بوسه ی علی علیه السلام بلور پیکر طفل را صدای محبت بخشید⁽⁶⁾ و دستان کوچک عباس با اولین حریر عشق و عاطفه آشنا شد؛ اما این شادی لحظاتی بعد با طوفان غم درهم پیچیده شد. ناگهان گوهرهای اشک از دیدگان امیرمؤمنان علیه السلام بر سینه ی سیمایش پدیدار شد، صدای گریه ی آن حضرت دلها را ملامال از اندوه ساخت و فرمود:

گویا می بینم این دستها یوم الطف،⁽⁷⁾ در کنار شریعه ی فرات در یاری برادرش حسین، از بدن جدا خواهد شد⁽⁸⁾.

هفتمین روز میلاد

علی علیه السلام در هفتمین روز میلاد، فرزند دل‌بند خود را طلبید و لبان خویش را با یاد خدا مترنم ساخت. بنا به سنت پسندیده‌ی اسلام، موهای زیبای سر کودک را تراشید و هم وزن آنها، طلا (و یا نقره) به مستمندان داد. سپس گوسفندی به عنوان عقیقه، ذبح کرد⁽⁹⁾، تا به برکت آن صدقات و این قربانی، پیکر پاک عباس عزیز، پابرجا و سالم مانده، ایام زندگانی او طوبای برکاتی جاودان باشد.

گفتار امام علیه السلام و نام حماسی نوزاد، دفتر طلایی خاطرات را در مقابل دیدگان آشنایان می‌گشود. از این رو بر پیش علی علیه السلام آفرین می‌گفتند و انتخاب عقیل را می‌ستودند. از روزی یاد می‌کردند که امیرمؤمنان علیه السلام برادر خود عقیل را طلبید تا از بلندای «علم انساب»⁽¹⁰⁾، نگاهی به قبایل مختلف بیفکند. خانواده‌ی اصیل و شجاع را انتخاب کند و انگشت اشاره بر بانویی پاک و عقیف نهد تا با انتخاب او فرزندی دلاور، سرآمد و شیردل به وجود آید.

پس از مدتی تحقیق و ژرف‌نگری، عقیل «فاطمه‌ی کلایه» یا «ام البنین» را برگزید.⁽¹¹⁾ بانویی که ثمامه یا «لیلی» افتخار مادری اش را داشت. «حزام بن خالد» پدر او بود. در دیپاچه‌ی اجداد وی دلیرمردی و شجاعت قرار داشت، به طوری که سلاطین زمان در برابرشان سر تسلیم فرود می‌آوردند⁽¹²⁾. ابوبراء عامر بن خالد، که شجاعترین فرد عرب محسوب می‌شد، جد مادری وی بود. او با پنجاه رزم‌آور مقابله می‌کرد و «بازی‌کننده با نیزه‌ها» لقب داشت. از این رو عقیل در توصیف این خاندان گفت: شجاعترین و زیرکترین مردمان عرب این قبیله هستند⁽¹³⁾.

ام البنین از بانوان فرزانه و ارجمندی بود که به اهل بیت علیهم السلام معرفتی والا داشت و از اخلاص و صفا در ولایت بهره‌مند بود. بر این اساس، نزد فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیها السلام مقامی شایسته داشت، به طوری که زینب کبری علیها السلام در ایام عید به دیدار وی می‌شتافت. گستره‌ی

شناخت این شخصیت عزیز درباره ی اهل بیت علیهم السلام بدان حد بود که - بنا به نقلی - چون به ازدواج علی علیه السلام درآمد، به سان مادری دلسوز و پرستاری مهربان از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که بیمار بودند، مواظبت و پذیرایی کرد و با عطوفتی خاص در تأمین سلامت آنها کوشید ⁽¹⁴⁾.

دوران کودکی عباس

روزهای طفولیت عباس در حالی آغاز شد که پدر گرانقدر او چون آینه ی معرفت، ایمان، دانایی و کمال در مقابل او قرار داشت. گفتار الهی و رفتار آسمانی علی علیه السلام تأثیری عمیق بر وی نهاد.

او خود را بر ساحل دریای علوم و معارف پدر می دید و در کنار جهاد و تقوا حس می کرد. ⁽¹⁵⁾ در خانه ای که بر خاک قرار داشت ولی از افلاک برتری یافته بود، خانه ای که فرشتگان با خضوع و خشوع در آن فرود می آمدند، محل نزول اسرار هدایت بود و آغوش مهربان آن، پناهگاه هر پناهنده و امید هر امیدوار محسوب می شد ⁽¹⁶⁾.

عباس در کودکی زورق نشین دریای بی کرانه ی معرفت بود و به سان ماه تابان از خورشید وجود پدر نور می گرفت. با فراستی چشمگیر و دقتی فراوان، خوشه چین خرمن حقایق ولایت بود و از بلندای بینش امام بهره های بسیار می برد. امیرمؤمنان علی علیه السلام، پرورش و تکامل فرزندش را چنین توصیف می کند:

«إِنَّ وَلَدِي الْعَبَّاسُ رَزَقَ الْعِلْمَ رَقًّا» ⁽¹⁷⁾.

همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر که از مادرش آب و غذا می گیرد از من معارف فرا گرفت.

امام علیه السلام، که تسلطی چشمگیر بر الفاظ دارد و در بیان حقایق بی نظیر است. با عبارتی کوتاه، بلندای عظمت فرزند عزیز خود را توضیح می دهد که عباس از هنگام طفولیت از قابلیت عظیم برخوردار بوده است ⁽¹⁸⁾.

از این رو، در آغازین روزهایی که الفاظ بر زبان وی جاری می شد، امام علیه السلام به فرزندش فرمود: بگو یک. عباس گفت: یک. حضرت ادامه داد: بگو دو. عباس خودداری کرد و گفت: شرم می کنم با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده ام دو بگویم. ⁽¹⁹⁾ پرورش در آغوش امامت

و دامان عصمت، شالوده ای پاک و مبارک برای ایام نوجوانی و جوانی عباس فراهم کرد تا در آینده ی حوادث، نخلی بلند قامت از استقامت و سنگربان حماسه و مردانگی باشد.

نگاه بصیرت آمیز علی علیه السلام آینده ی عباس را نظاره می کرد، از این رو گاه سخنانی بر زبان می راند که آشنایان را در اندوه فرو می برد. روزی ام البنین فرزند دلبنده را در آغوش علی علیه السلام گذارد و با لبخندی رضایت آمیز شاهد بوسه های پدر بر دستان کودک بود که سرشک غم از دیدگان امیرمؤمنان علیه السلام جاری شد. با تعجب فراوان علت گریه شوی اش را سؤال کرد. حضرت، ام البنین علیها السلام را از مشیت الهی آگاه کرد و فرمود: دستان عباس در راه یاری حسین علیه السلام قطع خواهد شد! ناگاه صدای شیون و ناله ی مادر دلسوخته به آسمان بلند شد و اهل خانه همگی از این خبر به ناله درآمدند. اما علی علیه السلام از مقام و عظمت نور دیده اش نزد خداوند سخن به میان آورد، از عطای الهی به عباس پرده برداشت و فرمود:

«پروردگار متعال دو بال به او رحمت خواهد کرد تا به سان عمویش جعفر بن ابیطالب، در

بهشت پرواز کند.»

نسیم رحمت آفرین کلام علی علیه السلام آرامش خاطر و تسلیم روانی برای ام البنین پدید آورد

و او را مسرور ساخت ⁽²⁰⁾.

ایام نوجوانی و جوانی

محبت پدری، علی علیه السلام را بر آن می داشت که گاه پاره ی پیکر خود را ببوسد، زمانی بیوید ⁽²¹⁾ و در ایام نوجوانی وی را با آداب و اخلاق اسلامی آشنا سازد. از این رو لحظه ای عباس را از خود دور نساخت. فرزند پاکدل علی علیه السلام در مدت 14 سال و چهل و هفت روز، که با پدر زیست، همیشه، در حرب و محراب و غربت و وطن، ⁽²²⁾ در کنار او حضور داشت. در ایام دشوار خلافت لحظه ای از او جدا نشد ⁽²³⁾ و آنگاه که در سال 37 هجری قمری جنگ صفین پیش آمد، با آن که حدود دوازده سال داشت، حماسه ای جاوید آفرید.

این خاطره ی خوش را - که بعضی مورخان نقل کرده اند - با هم می خوانیم:

آن روز آب به محاصره ی سپاه دشمن درآمده بود. ناگهان فریادی نخوت آمیز توجه همه را به خود جلب کرد: «به دستور امیر نباید قطره ای آب نصیب سپاه علی بشود، تا از تشنگی...» چکاچک شمشیرها و برق اسلحه ها کمتر شد و در پی آن آرامش مختصری فضای صفین را پوشانید. اضطراب در چهره ی برخی از افراد دیده می شد. لحظه ها به آرامی می گذشت و انتظار نبردی خونین را در دلها می افزود.

ناگاه از میان لشکریان علی علیه السلام نوجوانی که هیبت از سیمای او آشکار بود، پای به میدان گذارد. او تقابلی بر چهره داشت، دستی قوی بر سلاح و اراده ای محکم با خویشتن. وقتی در مقابل سپاه معاویه قرار گرفت، نگاهی لبریز از تأمل به سربازان دشمن کرد و با قدم هایی استوار بر بلندی ایستاد. عطش سؤال دیده ی همگان را پر کرده بود و سکوتی سنگین فضای میدان را فراگرفته بود. نوجوان رو به لشکر معاویه کرد و با فریادی رعدآسا گفت: شجاعترین شما کیست؟ بیاید تا تکلیف کار روشن شود. نبردی مردانه در میدان! معاویه و سپاهیانش با نوجوانی سپید صورت که هنوز بر سیمایش موی نرویده بود و پیکری ضعیف و ناتوان داشت، روبه رو شدند، او را جدی نگرفتند، اما با تأملی دیگر، بدنش را برای ضربه های پی در پی

شمشیر محلی مناسب یافتند. آنها چنان اندیشیدند که تنبیه خونین این نوجوان می تواند درس عبرتی برای دیگران باشد و یارای مقابله از سربازان علی بر باید.

معاویه با فریادی رسا «ابوشعثا» را طلبید تا با ضربه ای مردانه، پیکر آن نوجوان نارس را با خاک صافین آشنا کند. اما باده ی غرور، توان تصمیم صحیح و سنجیده را از او گرفت، خود را بالاتر از نوجوان ناشناخته دانست، درس عبرت را به فرزندانش واگذار کرد و به معاویه گفت: معاویه! مردم شام مرا قهرمانی شجاع می دانند، سلحشوری که توانایی مقابله با هزار نفر دارد. شایسته نیست برای کشتن یک نفر، آن هم نوجوانی بی تجربه که تاکنون دستی بر شمشیر نداشته، من پای به میدان گذارم. نه، نه، این ننگ را نمی پذیرم، بگذار یکی از پسرهای خود را روانه کنم تا کار او را در لحظه ی اول تمام کند.

اشاره ی معاویه پسر بزرگ ابوشعثا را، راهی میدان کرد. او، که مردی تنومند و قوی بود، با کبر و خودخواهی قدم برداشت تا در مقابل نوجوانی که پیشانی اش را با پارچه ای بسته بود و ابروانش به سختی دیده می شد قرار گرفت.

لحظه ای نگذشت که نبرد تن به تن شروع شد و صدای شمشیرها و فریاد دلاوری آنها در فضا پیچید. معاویه، که به سرافرازی در این نبرد یقین بسیار داشت، آرام و مطمئن اطراف را نظاره می کرد. ناگهان نعره ای دلخراش هوش معاویه را ربود و قلب او را لرزاند. چون درست نگریست، فرزند ابوشعثا را غرق در خون دید. زمزمه و سر و صدا به سان خیمه ای سیاه تمامی سپاه معاویه را احاطه کرده بود.

لحظه ای بعد دومین پسر ابوشعثا با اشاره ی پدر راهی میدان شد و بار دیگر رجزخوانی و چکاچک شمشیرها آغاز شد. ابوشعثا نگران و خشمگین به نظر می رسید، آرامش ایستادن را از دست داده بود و قدم زنان برای نوجوان آرزوی مرگ می کرد؛ اما این بار نیز غبار غم بر قلبش نشست و چنگال مرگ را در پیکر خون آلود فرزندش نظاره کرد. سومین فرزند خود را به سوی کارزار فرستاد و از عصبانیت و اضطراب فراوانی که در جای جای وجودش نهفته بود

لبان خود را فشرد. برق شمشیر فرزندش عنان از او گرفت، بی اختیار به سوی میدان دوید، اما دیری نگذشت که بر جای خود ماند، صحنه ای دیگر سراغ دیدگانش آمد و داغی تازه بر پیکر جانش نمایان شد. آهسته آهسته به عقب برگشت و با بی میلی و ناباوری، باور شجاعت و رشادت آن جوان نارس را در نهاد جان خود پذیرا شد. اما چه باید کرد و چه می باید می کرد! او پای در باتلاقی مرگ آفرین گذارده بود و یارای برگشت نداشت.

با حالتی فرسوده، پسر چهارم خود را به کام میدان فرستاد و خود به انتظار ماند تا شاید کار تمام شود و بیرق شهرت چندین ساله اش با شمشیر نوجوانی ناآشنا، پاره نگردد. نیم نگاه خود را به سوی معاویه روانه کرد، امیر را نیز مثل خود مضطرب و ناراحت دید، مجسمه ای از اضطراب و پیکری بی جان از عصبانیت. لحظه ها با آشفتگی خاطر بدرقه می شدند و طوفان اندوه سپاه معاویه را درهم پیچیده بود که...

... ابوشعثا لحظه ای به خود آمد که هفتمین فرزند خویش را هم آغوش با مرگ دید! و صدای تکبیر سپاهیان علی را شنید. سنگینی خجالت، معاویه را سر به زیر کرد و شرمساری بر صورتش نمایان شد. خواست چاره ای بیندیشد و با جمله ای خود را و سپاهش را از مرداب ذلت برهاند که ابوشعثا با شمشیر آخته و غضبی جاهلانه پای در میدان نهاد. امید پیروزی شادی را به وجودش باز می گرداند و سپاهیانش آماده هلهله و فریاد شدند تا روحیه ی از دست رفته ی سربازان را به قرارگاه بازگردانند.

ابوشعثا با نگاهی غضب آلود به نوجوان نگریست، با فریادی سهمگین متن دلاوری های خود را رجزخوانی کرد و در حالی که میدان را دور می زد، با حرکتی برق آسا قلب نوجوان را نشانه گرفت. اما شجاعت سوار ناآشنا، تیغ ابوشعثا را به بیراهه کشاند. گرد و غبار میدان را فراگرفت و لحظه ای بعد فریاد پیروزی از سپاه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بلند شد:

الله اکبر، الله اکبر، نصر من الله و فتح قریب.

جرأت از سپاهیان معاویه رخت بسته بود، لب‌ها و دهان‌ها نیمه باز و چشم‌ها حیرت زده می نمود. فریادی مردانه و دشمن سوز میدان را محاصره کرد:

«آیا کسی هست به جنگ من آید؟!»

معاویه با نگاهی تحسین آمیز نوجوان را ستود و در حالی که وحشت وجود او و سربازانش را لبریز کرده بود با سکوتی تحقیر آمیز وقار و دلاوری وی را بدرقه کرد. آن دلاور پیل افکن که لشکر علی علیه السلام را شادمان کرده بود، پیروزمندانه به پایگاهش بازگشت. دست به سوی نقاب خود برد تا مهتاب مهرآفرین سیمای خود را آشکار کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام او را به سوی خود خواند. چون نزد حضرت رسید و دست به نقاب زد، سپاهیان برای مشاهده ی چهره ی وی پیرامونش گرد آمدند. ناگهان صدای سپاه فضا را پر کرد. همه لب به تحسین گشودند و با عبارتی شیرین و شیوا نام نوجوان دلاور را بر زبان راندند:

عباس! عباس بن علی! آری، پور علی و فرزند ام البنین است.

پدر نیز، به پاس شجاعت های کم نظیرش، او را در آغوش کشید و بر صورتش بوسه ی

سپاس و مهر نهاد. ⁽²⁴⁾.

کنیه های مهر افروز

«اسم، لقب و کنیه، واژه هایی است که عرب در مخاطب قرار دادن زنان و مردان از آنان استفاده می کند. اب و ابن همراه کنیه ی پسران و مردان و بنت و ام پیشوند کنیه ی دختران و زنان است. ابعاد شخصیتی افراد زمینه ساز این لفظ است، هر چند داشتن فرزندان، به ویژه نخستین فرزند، در انتخاب این واژه نقش بسیار خواهد داشت. (المنجد فی اللغة و الاعلام، ص 704 ذیل ماده کنی).»

دیباچه ی صفات اخلاقی افراد و فهرست فضایل معنوی انسان ها در کنیه ی آنها نمایان است. عباس عائیه انسانی آسمانی بود که بلندای عظمتش کنیه های بسیاری برای او پدید آورد. «ابوالفضل» مشهورترین کنیه ی اوست که برخی از صاحب نظران را بر آن داشته تا شعاع چشمگیر شخصیت عباس را بستر این واژه بدانند. ویژگی های دوران کودکی و شکوهمندی روح افزای نوجوانی او، نشان از بزرگی مقام وی داشت. فرهیختگان و شعرای بسیاری بهره مندی از فضایل بسیار را علت این لقب دانسته اند ⁽²⁵⁾.

از سوی دیگر، پاره ای از محققان و اندیشمندان بهره مندی از نعمت وجود فرزندی به نام «فضل» را دلیل این کنیه شمرده اند ⁽²⁶⁾.

«ابوالقاسم» کنیه ای دیگر است. مورخان با ژرف نگری در واژه های معرفت آفرین زیارت اربعین، این کلمه را کنیه ی آن حضرت دانسته اند. آنجا که جابر انصاری خطاب به این رادمرد الهی می گوید:

«السلام علیک یا ابالقاسم، السلام علیک یا عباس بن علی.»

سلام بر تو ای پدر قاسم و سلام بر تو ای عباس، پور علی بن ابیطالب عائیه.

هر چند مورخان و نسب شناسان، فرزندی به نام «قاسم» برای آن حضرت بیان نکرده اند، اما شناخت این صحابی بزرگ مرتبه، که سالیان بسیاری با خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و

آمد داشته و از معرفتی بیش از دیگران بهره مند بوده است، درستی این کنیه را آشکار می سازد ⁽²⁷⁾.

القاب تابناک

اشاره

عالمان ادبیات عرب، لقب را لفظی می دانند که دلالت بر عظمت و رفعت مقام و یا حقارت و پستی شخصیت افراد می کند. لفظی که در مدح انسانها و یا نکوهش آنان است. اهل بیت علیهم السلام دارای آفاق بی کران از صفات الهی ملکوتی اند. القابی لبریز از فضیلت دارند و هیچ صفتی یا لقبی که حاکی از نکوهش باشد در دایرة المعارف شخصیت آنان یافت نمی شود. (ر. ک: بطل العلقمی، ج 2، ص 11).

قمر بنی هاشم

عباس علیه السلام سیمایی سپید و زیبا و سیرتی سبز و نورانی داشت. درخشش چهره و چشمگیری نگاه، ابهتی بسیار به وی بخشیده بود. به سان ماه می درخشید و چون نخلی بلند عظمتی خیره کننده داشت. در زیبایی کم نظیر بود و روشنایی جمالش روشنی بخش هر تاریکی می شد.

بهره مندی بسیار از جمال و جلال و با شکوهی صفات، لقب «قمر بنی هاشم» را به وی بخشیده بود. زیرا همگان او را چون ماهی فروزان می دانستند که در خاندان بنی هاشم می درخشد.

باب الحوائج

باب الحوائج لقبی است که در آسمان وجود حضرت عباس علیه السلام به سان اختری تابناک به چشم می خورد. این لقب نشان از برآوردن خواسته ها و حاجات علاقه مندان آن حضرت دارد. آنان در طوفان سختی ها و بلاها به سوی ساحل امن لطف و کرامات «باب الحوائج» رو می کنند و با دستانی پراز عنایت و دیدگانی سرشار از سپاس و اشتیاق بازمی گردند.

آری عباس، کریمی از دودمان کریمان است، تحفه ای از رحمت بی پایان الهی است و وسیله ای برای قرب به پیشگاه خداوند محسوب می شود. مقامی عظیم دارد و به خاطر جهاد مقدسش در راه اسلام، قاضی حاجات و باب الحوائج نام گرفته است. (28) از این رو قرن های بسیار است که سنی و شیعه و مسلمان و غیر مسلمان دست دعا و چشم امید به سوی او دارند و داستان رهیدن از سختیها و مشکلات زندگی را از این طریق برای دیگران نقل می کنند و از زلال کرامات حضرت عباس علیه السلام ناگفته های گفتمنی بسیاری نزد خود دارند. (29).

طیار

این لقب بیانگر صحیفه ای از مقام و موقعیت حضرت عباس علیه السلام در بهشت جاویدان است. چرا که طیار، پرواز کننده در فضای عالم قدس و درجات و مقامات والای جنت است. (30) چنین واژه ی پر ارجی از لبان مبارک امام سجاد علیه السلام تراوش کرد. روزی حضرت به عبیدالله بن عباس، پور دلبند عموی خویش، نگریست؛ سرشک غم از دیدگانش جاری شد و فرمود: «هیچ روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت تر و طاقت فرساتر از روز شهادت عمویش حمزه و بعد از آن روز شهادت پسر عمویش جعفر بن ابیطالب نبود و هیچ روزی مانند روزی که بر حسین علیه السلام گذشت، دشوارتر نبود. زمانی که سی هزار نفر از امت با ریختن خون فرزند فاطمه به خدای خود تقرب جستند و سخنان آن حضرت در وجود آنها اثر نکرد.»

لحظاتی چند گذشت، آنگاه امام ادامه داد:

«خداوند عمویم عباس را رحمت فرماید که جان خویش را در راه برادرش تقدیم کرد تا اینکه دست هایش از پیکر جدا شد. خداوند به جای آنها دو بال در بهشت به وی عطا فرمود تا با آنها در سرای فردوس همراه فرشتگان به پرواز درآید، چنان که به جعفر بن ابیطالب بال عطا فرمود...» (31).

اطلس

اطلس آینه ای از صفات برجسته و چشمگیر حضرت عباس علیه السلام است. واژه ای که دلاوری بسیار و شجاعت فراوان آن عزیز را گوشزد می کند. زیرا صفوف دشمن با دلیری حضرت شکافته می شد و انبوه سربازان و رزم آوران با یورش مردانه ی آن دلاور به تنگ می آمد.

گروهی، سرخ فامی رنگ صورت و یا چگونگی سیمای آن حضرت را علت این لقب دانسته اند و بعضی جسارت بسیار عباس علیه السلام در برابرزشتی های دشمن را موجب این نام شمرده اند ⁽³²⁾.

الشهید

لیاقت و ارزشمندی حضرت عباس علیه السلام مقام بسیار رفیع «شهادت» را از آن او کرد و او را به مقامی رساند که امام سجاد علیه السلام فرمود: تمامی شهدا بدان غبطه می خورند. ⁽³³⁾ برخی از عالمان نسب در آثار خویش بدین لقب تصریح کرده اند و پس از بیان اولاد آن حضرت چنین گفته اند:

«...هذا آخر نسب بنی العباس السقا الشهید بن علی بن ابیطالب علیه السلام.»

..این آخرین فرزند از فرزندان حضرت عباس است که سقا و شهید بود و فرزند علی علیه السلام است ⁽³⁴⁾.

سقا

چشمگیرترین القاب حضرت عباس علیه السلام لقب «سقا» است که جلوه ی رحمت و عطوفت دلاوری بزرگ را به نمایش می گذارد. وقتی خاندان امام و حجت خدا در آتش جانسوز عطش می سوختند و کودکان صدای العطش سر می دادند یگانه دلاوری که چهار مرتبه، از دومین روز محرم تا آخرین شب زندگانی خویش، آب به خیمه های حسینی رساند قمر بنی هاشم علیه السلام بود.

او با شجاعتی کم نظیر، به سربازان اطراف فرات حمله می برد، به سان شیری، روبهان پلید را به این سو و آن سو می کشاند. آب فرات را به دست منتظران امیدوار می رساند و سرانجام در راه سقاییت، خود تشنه کام، شربت شهادت نوشید (35).

عبدصالح

امام صادق علیه السلام در زیارت عمومی خود حضرت ابوالفضل می فرماید:
«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ.» سلام بر تو ای بنده ی صالح خدا.
حضرت با این توصیف دلنشین، حلقه ای طلایی بین عباس علیه السلام و خداوند متعال بیان می کند تا بدین طریق اتصال او را با مبدا لایزال الهی ترسیم کرده، مقام والای وی را گوشزد کند. امام علیه السلام با عبد خواندن عمویش راه صلاح و رستگاری انسان را معرفی می کند و سپس با «صالح» شمردن اعمال و کردار وی قدمگاه نگاه آدمی را به آن انسان آسمانی روشن می فرماید.

عبودیت مقامی است که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر انبیای بزرگ را بدان منصف دانسته است (36).

آری ورای چنین لقبی مهرافروز، که امامی معصوم علیه السلام به حضرت عباس علیه السلام داده است، حقایقی ژرف و مطالبی والا وجود دارد. امام ششم علیه السلام حضرت عباس را با صفتی مخاطب قرار داده که خداوند متعال، انبیا و مبلغان شرایع آسمانی را بدان توصیف کرده، بدین وسیله رضایت خویش از آنان را بیان کرده است (37).

بطل العلقمی

«بطل»، همان قهرمان است و «علقمه» نام رودی است که ابوالفضل علیه السلام در کنار آن شهد شهادت نوشید. نبرد حضرت با صفوف به هم فشرده ی دشمن، کاری سخت و طاقت سوز بود. قهرمان کربلا چنان کار دشواری را به خوبی انجام داد و بدانجا رسید که صدای پای او لرزه بر

اندام پلید سپاه عمر سعد می افکند. از این رو «قهرمان علقمی» برای آن حضرت لقب شایسته ای شد (38).

سپهسالار

لواء یا سپهسالار، لقب بزرگترین شخصیت نظامی است که بهترین معادل آن در فارسی «سرتیپ» است. از آنجا که عباس علیه السلام مظهر فتوت و جوانمردی بود و از شجاعت و دلیری بهره ی فراوان داشت، در روز عاشورا، از سوی امام حسین علیه السلام به فرماندهی نیروهای مسلح منصوب شد، رهبری نظام سپاه حسینی را به عهده گرفت و سپهسالار لقب یافت. (39).

تدبیر نظامی و هدایت های صحیح و بجای عباس علیه السلام، از آغازین لحظه های صبح عاشورا تا واپسین ساعات حمایت حضرت، مورد تحسین دوست و دشمن بود. با رهبری ابوالفضل علیه السلام آشتی دشمن و آرامش خاطر و دوستان دو چندان بود و بانوان و اطفال خیام حسینی، وجود آن حضرت را چون نسیمی روح افزا و آرامش بخش می دانستند. از این رو در لحظات سخت و طاقت فرسایی که اباعبدالله علیه السلام خود را بر پیکر برادر رسانید، از صمیم جان فریادی غمبار سرداد و از دست دادن عباس را مایه ی شکستن کمر خود دانست.

پرچمدار و علمدار

برقراری پرچم در هر سپاه نشان حیات و نظم سپاه است. و پرچمدار از مقامی بلند بهره مند است، زیرا نظام لشکر و رزمندگان به دست اوست.

آنگاه که علم ثابت و پابرجاست، پیام سرافرازی سربازان و برقراری سپاه نمایان است. از این رو عادت عرب از دیر زمان، افتخار به نشانها و پرچم های خود بوده و آن را برترین دلیل پیروزی خویش می شمرده است.

مقام اول هر قبیله پس از فرماندهی کل قوا صاحب بیرق و علمدار محسوب می شد. رسم دیرینه ی رزم آوری، از سالیان دور تاکنون، بدین سان بوده است که برای برقراری علم تدبیری شایسته می اندیشیدند و برای آن که سرافرازی بیرق، حتی لحظه ای از دست نرود،

جانشینانی چند برای مراحل مختلف نبرد پیش بینی و معرفی می کردند. بر این اساس، رسول الله ﷺ در آغازین لحظات یکی از جنگ ها، جعفر بن ابیطالب را علمدار معرفی فرمود؛ آنگاه زید بن حارثه را جانشین وی ساخت و سپس عبدالله بن رواحه ی انصاری را قائم مقام او خواند تا همواره نگاه سپاه بر علم دوخته باشد و نظام لشکر برقرار بماند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در صفین و جمل، از این شیوه ی ارجمند استفاده کرد و بیرق را به دست رزمندگان شجاع سپرد.

امام حسین علیه السلام، هنگام خروج از حجاز، بیرقی برافراشت و آن را به دست برادرش حضرت عباس علیه السلام داد. از آن روز تا واپسین لحظه های حیات عباس علیه السلام، علم همچنان برافراشته باقی ماند. آنگاه که حضور عباس علیه السلام در قلب سپاه نور ضرورت داشت و هجوم وی به دشمن لازم بود، حضرت با جوانمردی و دلاوری به لشکر عمر سعد حمله می کرد، با رجزهای مختلف نام علی علیه السلام و حماسه های جاوید علوی را زنده می ساخت و به قلب سپاه بازمی گشت.

عباس علیه السلام امانت داری ایثارگر بود که جان خویش را در راه حفظ امانت و برقراری بیرق فدا کرد، به طوری که گروهی «علمدار» را برجسته ترین لقب وی دانسته اند و بسیاری از شعرا و شایسته گان کوی او درباره ی این لقب ارزشمند و پر بها، شعرها سروده اند و صحیفه ای از دفتر ارادت خویش را گشوده اند ⁽⁴⁰⁾.

حامی الطعینة (حامی بانوان)

از القاب مشهور حضرت عباس «حامی الضعینه» است. غیرت و عظمت بسیار حضرت وی را بر آن داشت تا از بانوان حرم حسینی و خیمه های سیدالشهدا غفلت نکرده، از آغازین روزهای هجرت تا واپسین لحظه های حیات، همواره اطراف آنان باشد و در برآوردن خواسته هایشان بکوشد. آنان را از محمل ها پایین گذارد، محلی برای استراحتشان فراهم

سازد، شبها به پاسداری از خیمه هایشان بپردازد و در آرامش روحی و آسایش جسمی آنها کوشا باشد.

سخن زنان و اطفال پس از شهادت عباس علیه السلام نشان دهنده میزان تلاش و فداکاری های آن بزرگوار در این باره است. سید جعفر حلی در قصیده ای زیبا بدین لقب اشاره کرده، عباس علیه السلام را برتر از ربیعه، اولین کسی که بدین لقب شهرت یافت، می داند و می فرماید:

حامی الطعینة این منه ربیعه ام این من علیا ایبه مکدم
حامی بانوان کجا، ربیعه کجا، پدر او علی علیه السلام کجا و مکدم (پدر ربیعه) کجا؟

علامه شیخ عبدالواحد مظفر، جواب سید جعفر حلی را با بیتی دلنشین می دهد و می گوید:

حامی الضعینه کربلا بصرام صادی الحدید روه قحف الرأس⁽⁴¹⁾
حامی بانوان در کربلا چون شیری حضور داشت، هم او که عطش شمشیر آهنین خود را از (خون) تارک دشمنان سیراب کرد

ابوقریبه

کنیه ای که با هاله ای از عظمت و شجاعت همراه بوده و یادآور کربلاست «ابوقریبه»⁽⁴²⁾ است. واژه ای که بارش برکات وجودی عباس علیه السلام وجود آن را رقم زد؛ آنجا که تمامی راهها برای دستیابی به آب بسته شد و سپاه سیه سیرت دشمن، امکان رسیدن حتی قطره ای آب به خیمه ی اهل بیت علیهم السلام را غیر ممکن ساخته بود، همت والای «ابوقریبه»، شهامت و شجاعت وی را به نمایش گذارد و حضرتش، پیروز و سربلند، کام اطفال و زنان حرم حسینی را حلاوت آب بخشید.⁽⁴³⁾ آن مردانگی و دلاوری این کنیه ی زیبا را برای او به ارمغان آورد و از آن روز عباس به «ابوقریبه» معروف شد.⁽⁴⁴⁾

لقب های زیر از دیگر القاب تابناک و معرفت آفرین حضرت عباس علیه السلام است؛ القابی که هر یک مظهر مردانگی و فتوت و آینه ی دلاوری و شجاعت آن پاک سرشت است:

13- عمید (یاور و کمک کننده ی دین خدا).

- 14- سفیر (نماینده ی حجت خدا).
- 15- صابر (شکیبا بر سختیهای حیات، بلاها، و دشواریهای هجرت از مدینه تا کربلا و روز عاشورا).
- 16- محتسب (کسی که مصایب پایداری در راه تقدس و پر نور خویش را به حساب ذات پاک پروردگار خویش گذارد).
- 17- مواسی (جانبازی که جان خویش را سپری برای سختیهای برادر می کرد و همواره حق دفاع از حجت خدا را ادا می کرد).
- 18- مستعجل (سروقامتی مهربان که برآوردن حاجات دیگران و یاری حاجتمندان از هیچ تلاشی دریغ نمی کرد).
- 19- مذهب (کسی که به سان آتش در برابر ستمکاران و متجاوزان شعله ی کین برمی افروخت و آنان را خوار و ذلیل می کرد).
- 20- ابوالشارة (صاحب کرامتی عظیم که افرادی را که به دروغ بر نام مبارک ابوالفضل قسم می خوردند دچار مرگ، بیماری و یا مصیبتی سخت و طاقت فرسا می کند).
- 21- ابورأس الحار (چون عباس علیه السلام به ستمگران زورگو هیچ اغماض نشان نمی داد و مجرمین را عفو نمی کرد، ابورأس الحار لقب شایسته ی وی شد).
- 22- ابوفرجه (سپید سیرتی که اندوه و ناراحتی دردمندان را با گشایش و کمک چشمگیر برطرف می کرد).
- 23- الترهب بینانه (آبرومندی والامقام که از ابهتی فراوان برخوردار است و قلوب افراد لبریز از عظمت و بزرگی شخصیت باشکوه اوست) ⁽⁴⁵⁾.

سیمای سپهسالار

قمر بنی هاشم ماهرویی بود که رخسار زیبایش بر شکوه اندامش می افزود. پیکری نیرومند داشت و آثار دلیری و برومندی از صلابت وجودش هویدا بود.⁽⁴⁶⁾

با اولین نگاه افراد را به سوی خود می کشاند خلقتی لبریز از ابهت و بدنی بسیار شکوهمند داشت. از قامتی سروگون و اعضایی متناسب بهره مند بود و بلندای دستان و پاهایش خردی و حقارت دشمن را در برابرش نمایان می ساخت. تکسواری شاهین مرام بود که افتخار بنی هاشم شمرده می شد و قهرمانی رزم آور بود که گاه نبرد و شهادت ممتاز و چشمگیر بود. افزایش طول قامت، بلندای ساعد و پیکر تنومند او ارکان چهارگانه ای بود که طواف نگاه بسیاری را به سوی او می کشاند⁽⁴⁷⁾.

برخی از اندیشمندان صاحب ذوق وی را این گونه ترسیم کرده اند:

«كَانَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا وَسِيمًا جَسِيمًا جَمِيلًا وَ يَرْكَبُ الْفَرَسَ الْمُطَهَّمَّ وَ رَجُلًا تَخُطَّانِ فِي الْأَرْضِ وَ يُقَالُ لَهُ قَمَرُ بَنِي هَاشِمٍ.»⁽⁴⁸⁾

عباس عَلَيْهِ السَّلَامُ مردی خوش سیما و زیبا چهره بود که چون سوار اسب می شد دو پای او بر زمین قرار می یافت و او ماه بنی هاشم خوانده می شد.

بعضی از روایات عباس عَلَيْهِ السَّلَامُ را انسانی مهتاب وش دانسته اند که بین چشمان وی اثر سجده های بسیار نمایان بود⁽⁴⁹⁾. سپیدای سیمای عباس و آفتاب پیکر زیبای او ام البنین عَلَيْهَا السَّلَامُ را بر آن می داشت که چون از پور دلبند خود جدا می شد او را به خداوند متعال سپرده، برای دوری وی از چشم حسودان و نگاه بدخواهان، چنین بگوید:

اعیـذـه بالواحد
قائمهم والقاعد
صـادـرهم والوارد
من عین کل حاسد
مسلمهم و الجاهد
مولد هم و الوالد⁽⁵⁰⁾

فرزندم را از چشم حسودان نشسته و ایستاده، آینده و رونده، مسلمان و منکر، بزرگ و کوچک، فرزند و پدر به خداوند یکتا می سپارم.

همراه با امام حسن علیه السلام

آغازین فصل حیات و زندگانی عباس علیه السلام بیش از چهارده سال به طول انجامید. در این دوران، بارش برکات وجود پدر، شاخسار ابوالفضل را پر ثمر کرد و هر روزش را روزی برکت آفرین و نعمت بخش ساخت.

فراگیری علوم و معارف و کسب آداب و فضایل در کنار آموزش فنون رزمی در صحنه های مختلف و حوادث گوناگون، شخصیتی ژرف و با شکوه برای فرزند ام البنین به ارمغان آورده بود.

صبح صادق امامت حضرت امام حسن علیه السلام در حالی شروع شد که فتنه های ظلمت انگیز همه جا را فرا گرفته بود، دشمنان دانای اسلام بیرون مرزها کمین کرده بودند، دوستان نادان در درون سنگر گرفته بودند و امواج حوادث گردابی سخت برای مؤمنان راستین به پا کرده بود. برخی از مردم ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و آله را آماج انتقادات و ناسزاهای خویش قرار می دادند و گروهی با زر و زور و تزویر همساز شده، دین خویش را با سکه های زرد و سرخ معامله می کردند (51).

در این میان تنها مردان مرد یارای همراهی با امام و حجت خداوند داشتند و بیرق حمایت از دین و راهبر دین را در دست می فشردند. عباس علیه السلام چهره ای چشمگیر بود که شجاعت خویش را با نور بینش و دانایی درآمیخت. او ضعف ایمان سپاهیان، خستگی فراوان سربازان و تبلیغات و شایعه سازی دشمنان را ابزاری کارآمد برای دشمن می شمرد و امام زمان خود را رهبری بی یاور می دید.

از این رو لحظه ای در یاری و همراهی حضرت درنگ نکرد و در طول نه سال و چهار ماه و هفده روز دوران امامت امام حسن علیه السلام با تمام توان در رکاب یآوری او بود. او تمامی سفارش های پدر خویش درباره ی امام خود را گوشواره ی هوش کرده و گستره ی

شخصیت خود را از آفتاب علم و دانش و دانایی و توانایی حضرت روشنایی می بخشید، به طوری که در انتقال علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام نقشی ژرف ایفا می کرد و از راویان احادیث ایشان شمرده می شد ⁽⁵²⁾.

در این دوران، عباس علیه السلام «باب الحوائج» شیعیان بود. مستمندان را از الطاف و عنایات برادر خویش بهره مند می ساخت، گرسنگان را سیر می کرد و برهنگان را می پوشانید و در حمایت و اظهار ارادت به امام حسن علیه السلام می کوشید. ⁽⁵³⁾

آنگاه که تیغ تیز دشمن وجود امام علیه السلام را گلچین کرد و دشمنان خناس، پیکر پاک حضرت را تیرباران کردند، غیرت و رشادت علوی قبضه ی شمشیرش را به حرکت درآورد؛ اما او سخنان امام خود را به یاد آورد و با نسیم گلوآژه های حجت خدا، آرامش یافت ⁽⁵⁴⁾. جلوه ای جاودان از قله ی عظمت وجود عباس علیه السلام در این مرحله از حیات وی نمایان شد. او در برخی از کارها، که انسان عادی توان شرکت در آن ندارد، دخالت کرد و از این طریق بزرگی مقام و موقعیت خویش را اثبات کرد.

همراهی با امام حسین علیه السلام در غسل امام حسن علیه السلام یکی از این کارهاست. این واقعه وقتی عظمت شخصیت عباس علیه السلام را آشکار می کند که بدانیم حجت خدا را باید شخصیتی همتای او غسل دهد. بدن مطهر معصوم در سیر به مبدأ اعلی بوده، به مرحله ای چون «قاب قوسین اوادنی» می رسد که همان پرواز تا ملکوت اعلی و عرش برین است و در این هنگام، نگاه افراد عادی، باید بر هم گذاشته شود؛ انسان های معمولی توان این مرحله را ندارند. اما عباس علیه السلام با چشمانی باز و نگاهی آشکار، همراه با امام حسین علیه السلام خلیفه ی خدا امام حسن علیه السلام را غسل داد و کفن کرد. ⁽⁵⁵⁾

همراز با امام حسین

خورشید امامت حسینی در حالی طلوع کرد که بیست و چهار بهار از حیات عباس علیه السلام می گذشت و این سومین فصل و سرنوشت سازترین حادثه ی زندگانی وی به شمار می رفت. تأثیر کیمیایی سخن پدر و عبارات عشق افروز مادر به همراه واژه های شهادت آفرین برادرش امام حسن مجتبی علیه السلام در این بخش از حیات ابوالفضل خود را نشان داد.

آغاز امامت امام حسین با ظلمت افروزی معاویه بر مسند قدرت همراه بود. او که با روش مخصوص خود اوضاع را زیر نظر داشت و با نیرنگ های گوناگون، خویش را در نگاه مسلمانان فردی با ایمان می نمود، بر آن بود تا هر چه بیشتر بر قدرتش افزوده، استحکام و بقای آن را تضمین کند. از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام چون برادرش به هدایت و راهبری مسلمانان مشغول بود، مردم مدینه را از علوم آل محمد صلی الله علیه و آله و تعالیم نبوی و علوی بهره مند می ساخت، با کشاورزی زندگی خویش را می گذرانید و از دست بخشش و سخاوت خود بسیاری را بی نیاز می کرد.

بصیرت حضرت، که از بلندای دانایی و عظمت برخوردار بود، وسعت کشور را زیر نظر داشت و هر گاه ضرورت برخورد و بیان سخنان اصلاحی وجود داشت، با گفتاری روشن، معاویه را بر آن می داشت تا پلیدی های خود و فرزندانش را کمتر ساخته و حال مسلمانان مظلوم را مراعات کند. وقتی افشاگری جنایات حاکم مسلمین! سودمند می نمود، امام حسین علیه السلام گامی ارزشمند در بیداری مسلمانان برداشت.

او در مجلسی، که در مکه برگزار شد و بسیاری از مهاجرین و انصار و تابعین در آن حضور داشتند، با سخنان رسا و عبارات آتشین، جنایات معاویه را برملا ساخت. امام علیه السلام در این محفل تمام آیاتی را که پیرامون اهل بیت علیهم السلام نازل شده بود تلاوت فرمود و ضمن تفسیر آن آیات، گفته های رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق خود و خاندانش را برشمرد.

دستاورد گرانبهای این سخنان، تأیید صحابه و تابعین و بازگویی عبارات امام در شهرها و روستاها بود. حاضران در محفل، به خاطر تعهدی که حضرت از آنان گرفته بود، گفتار امام علیه السلام را به گوش مردم رساندند و بدین ترتیب پرده از چهره ی زشت معاویه کنار رفت. به هر روی، چشمان در غبار نشسته و دلهای غافل رو به بیداری بود که مرگ معاویه فرا رسید و به اجداد ناپاکش ملحق شد.

این حادثه ی تاریخی، سرنوشت مسلمانان را درگذری سرنوشت ساز فرو برد و زندگی دین باوران اندیشمندی چون عباس علیه السلام را دچار حساسیتی ژرف ساخت. اینک یک تصمیم مسیر سعادت را عوض می کرد و اندکی درنگ و سستی عاقبتی نافرجام در پی داشت. با روی کار آمدن یزید، فصلی تازه در جهان اسلام پدید آمد و حوادثی جدید رخ نشان داد. از این هنگام بود که همدلی و همراهی ابوالفضل علیه السلام با برادرش فزونی یافت و عباس در کنار امام علیه السلام شاهد جنایات و هرزگی های فراوان یزید شد، بی حرمتی به ارزش های دین را نظاره می کرد، دهن کجی ولی امر! را به مقدسات می دید، تلاش حکومت در انهدام اسلام و ریشه کن کردن شیعیان متعهد را مشاهده می کرد و راه های گوناگون مبارزه را می آموخت.

(56)

به سوی سینای عشق

اشاره

امام حسین علیه السلام خطاب به ابوالفضل علیه السلام:

«بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي»⁽⁵⁷⁾. جانم به فدایت ای برادر!

سپیده ی نهضت حسینی

چندی از مرگ معاویه نگذشته بود که حاکم مدینه، امام حسین علیه السلام را شبانه فراخواند تا وی را از خبری سری آگاه سازد.

سپیده ی نهضت حسینی در این شب دمید، زیرا روشنایی اندیشه ی امام خبر از درخواست بیعت با یزید داشت و بخوبی می دانست که مخالفت با این امر پایانی شهادت آمیز همراه دارد. امام علیه السلام برخی از جوانان بنی هاشم همچون عباس علیه السلام را همراه خویش برد تا هنگام خطر مراقب حضرت باشند.⁽⁵⁸⁾ ولید، حاکم مدینه، پس از اندکی گفتگو گفت: یزید بیعت از شما خواسته است، بدون درنگ و بسیار زود!! تأمل بصیرت آمیز امام علیه السلام و واگذاری جواب آن سخن به صبح فردا آن هم در بین مردم، بر خوردی دقیق و ژرف بود که فراگیری نهضت حسینی، دعوت عمومی به این حرکت و بسته شدن راه هر عذر و بهانه ای را در پی داشت.

جمله ی آخرین حضرت خبر از تصمیم قطعی امام داد، چرا که آن بزرگوار فرمود: ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، و محل رفت و آمد ملائکه هستیم. خداوند آفرینش را با ما آغاز کرد و به ما پایان داد. اما یزید مردی فاسق، باده گسار، قاتل ظالم و متجاهر به فسق و گناه است. کسی چون من با مثل او بیعت نمی کند. به زودی خواهید دید و خواهیم دید که کدامیک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم...⁽⁵⁹⁾.

عباس علیه السلام امام را همراهی کرد و با سخنان حضرت و تصمیم قطعی وی، مهیای حرکت شد. حرکت از مدینه به مکه و از آنجا به... به سوی «حرم امن الهی» نگاه به حیرت نشسته ی

بسیاری نظاره گر حسین علیه السلام بود که با صدایی اندوه بار در کنار مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جدش نجوایی غریبانه داشت و از هجرت سخن می گفت. گروهی وی را در حال وداع آخرین با مادر و برادر عزیز خود می دیدند و از سیمای غمبار آن حضرت خبری حزن انگیز و جانسوز درمی یافتند.

دیری نپایید که کاروان حسین به سوی مکه، حرم امن الهی، حرکت کرد، در حالی که ماهتاب وجود ابوالفضل در بین کاروانیان بود و با بیرق هدایت بر شکوه کاروان می افزود. امام و همراهان در شب جمعه سوم شعبان 60 هجری به مکه رسیدند و در خانه ی عباس بن عبدالمطلب فرود آمدند. ⁽⁶⁰⁾

آغوش مردم مکه بر کاروان امام حسین علیه السلام گشوده بود و استقبال محبت آمیز آنان از عشق قلبی آنها به فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر می داد. سخنان حضرت با مردم و افشاگری های امام علیه حکومت یزید، حاکم مکه را بر آن داشت تا خبر ورود حسین علیه السلام و فعالیت های وی را به یزید نوشته و آینده ی خود را ایمن سازد.

پس از مدتی امام علیه السلام احساس خطر کرد و برای آن که حرمت بیت الله الحرام شکسته نشود، روز هشتم ذیحجه و در حالی که سپیدپوشان زائر فوج فوج به سوی عرفات روان بودند، حج را به عمره تبدیل کرد و به سوی «عرفات عشق و شهادت» کربلا رهسپار شد ⁽⁶¹⁾.
خبر شهادت مسلم، سرشک غم از دیدگان فرزند فاطمه جاری ساخت ⁽⁶²⁾ و خاندان حضرت را در اندوه فرو برد. «شراف» منزلگاهی بین مکه و کربلا بود که شرافت و بزرگواری سلاله ی رسول و پاره ی تن بتول را نمایان ساخت. در این نقطه امام علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود:

«ابوالفضل! تو سقا هستی، هر چه در توان دارید آب ذخیره کنید که مهمان تشنه خواهیم داشت.» ⁽⁶³⁾

ساعاتی بیش نگذشته بود که سیاهی سپاه دشمن خود را نشان داد و بصیرت امام آشکار شد. چون به کاروان حسین رسیدند، امام فرمان داد آنها را سیراب سازند. بدین ترتیب حر بن یزید ریاحی و هزار سربازش سیراب شدند و چارپایانشان نیز از هلاکت نجات یافتند.

این رویارویی آغازی برای ماجرای خونین کربلا شد و امام، اصحاب حضرت و خاندان رسول الله ﷺ را در دوم محرم الحرام در نینوی عشق قرار داد. لحظاتی چند از ورود امام به کربلا نگذشته بود که نگاه نورانی حضرت سیمای سپید اصحاب و دلباختگان را فرا گرفت و جمله ای معرفت آفرین از لبان حضرت تراوید: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَسْبَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.»⁽⁶⁴⁾

«مردم بندگان دنیا هستند و دین چون آب دهانی است که بر روی زبان های آنان جاری است؛ و تا وقتی که معیشت های آنان فراوان است متعهد و حافظ دین هستند؛ اما زمانی که به بلا و مشکلات آزمایش شوند، دینداران حقیقی اندک خواهند بود.»⁽⁶⁵⁾

مشعل فروزان سخنان امام علیؑ آینده ی حرکت حضرت را روشن ساخت و ابرهای ابهام و تردید را از آسمان اندیشه ی اصحاب کنار زد. در این میان، معرفت و عشق عباس در کنار شهامت و ارادتش چنان جلوه گر شد که نخل امید دوستان را بارور ساخت و بستان ایمان آنان را رایحه ی ایثار و فداکاری بخشید.

آفتاب یقین ابوالفضل علیؑ چنان بود که از آغازین لحظه ی حرکت کاروان همواره دست اطاعت از امام حسین علیؑ بر سینه و اندیشه ی حمایت از وی در سر داشت، پروانه وار اطراف زنان و کودکان حرم حسینی در گردش بود و با همه ی توان در برآوردن نیازهای آنان می کوشید.

گل واژه های «عمو» و «برادر» از لبان اهل حرم بیرون می تراوید و با آغوش پر مهر و سیمای سپید و به نور نشسته ی عباس روبه رو می شد. اخلاص، مواسات، فداکاری و ایثار

ابوالفضل روز به روز شکوفاتر می شد و بسان نسیمی فرح بخش اهل بیت علیهم السلام را در آرامش
فرو می برد.

طلوعی غروب آفرین

خورشید هفتمین روز محرم تازه طلوع کرده بود که غروب مردانگی و مروت سپاه عمر سعد را فراگرفت. پلید سیرتان روبه صفت، فرات را به محاصره درآوردند. شمشیرهای آخته و نیزه ها در کنار هم قرار گرفت و همگان گوش به فرمان دادند که: - قطره ای آب به سپاه حسین و خاندان او نرسد تا...

آری، هنوز صدای چکاچک شمشیرها و نیزه ها گوش ها را نمی آزد که تیر دشمنی و مبارزه به سوی خیمه های حسینی پرتاب شد. این عمل ناجوانمردانه چون خنجری روان حسین و عباس علیهما السلام را مجروح ساخت؛ جراحی که صدای العطش کودکان و جگرهای تشنه ی زنان بر سوزش و دردش می افزود.

ناگهان نگاه امام حسین علیه السلام به سوی عباس علیه السلام روانه شد و با تأملی بصیرت بخش مأموریت آب آوردن از شریعه را به وی سپرد. سی سوار و بیست پیاده همراه عباس حرکت کردند و با بیست مشک راهی «مشرعه ی» فرات شدند. نافع بن هلال پیشاپیش می رفت تا راه را برای دیگران گشوده، مسیر را هموار سازد و عباس، خوشحال از این مأموریت، بسان شیری غران، سپاه دشمن و سربازان فرات را کنار می زد و به آب نزدیک می شد. عمرو بن حجاج، که سر دسته ی مأموران محافظ آب بود، پیش آمد تا نافع را تحت تأثیر قرار دهد و همرنگ خود کند، گفت: به چه کار آمده ای؟

- آمده ایم آبی که ما را از آن بازداشته ای بنوشیم.

- بنوش، گوارایت باد.

نگاه و کلام عمرو بوی نفاق و رنگ جدایی داشت و هاله ای از کینه و دشمنی به خود گرفته بود، اما نافع زیرک تر از او بود. نگاه او را نشانه گرفت و ادامه داد: نه؛ به خدا قسم، در

حالی که حسین علیه السلام و خاندان اصحابش، در مقابل چشمان تو در تشنگی به سر می برند،
قطره ای از آن را نمی نوشم.

عمرو سری از خیره سری تکان داد و گفت: - نه، برای آنان نمی شود. ما را گذاشته اند که
آب اینجا باشد و قطره ای از آن به حسین و اصحابش نرسد. ناگاه عباس علیه السلام همراه با
دلاوران پاکدل به سوی شریعه یورش بردند و مشک ها را لبالب از آب کردند. رشادت
چشمگیر ابوالفضل راه هرگونه تدبیر را بر دشمن بست و آنان را متحیر ساخت. سرانجام
مشک ها با قامتی برافراشته در خیمه ها آرام یافته و تمامی تشنگان از دست سخاوت و
دلیری عباس سیراب شدند. از آن روز لقب «سقا» بر بلندای وجود ابوالفضل علیه السلام چون نشانی
درخشان نمایان شد و همگی او را لایق این عنوان شمردند ⁽⁶⁶⁾.

مشاور امین

شیوه ی دیرینه ی رسول الله ﷺ و سیره ی امیرالمؤمنین ؑ دوری از درگیری و روی آوردن به گفتگو بود. حسین ؑ، که پیروی از جد و پدرش را افتخار خود می دانست، بر آن بود تا در سایه ی مذاکره، جوانه های انصاف و مهربانی در بیابان خشک کربلا بروید و صحرای تفتیده ی نینوا ثمرات شیرین هدایت و رستگاری به بار آورد. از این رو پیشنهاد گفتگو برای فرمانده ی سپاه دشمن فرستاد. (67).

عمر سعد قبول کرد و سخن حسین ؑ را طلیعه ای برای آرمان خویش دانست تا از این رهگذر به «بیعت» حسین بن علی دست یابد، خرامان و شادان به سوی دارالحکومه برود، «حکم حکومت» وی را بدون ریختن قطره ی خونی دریافت کند و دنیایی آباد و آخرتی نیک به دست آورد.

برخی از اصحاب با حسین ؑ همراه شدند و از میان آنها دو نفر با حضرت به خیمه وارد شدند. یکی عباس ؑ و دیگری علی اکبر ؑ (68)، یکی سیمای «علوی» داشت و دیگری رخسار «محمدی».

گویا دست تقدیر این دو را معین ساخت تا نمایندگان رسول خدا ﷺ و علی مرتضی ؑ در مذاکره ی نینوا باشند و خون خدا را یاری کنند تا راه بر هر بیراهه ای بسته شده، بهانه ای برای بی بهانگی نباشد.

عمر سعد، که دل در گرو سیم و زر داشت و ریاست و حکومت را آرمان مقدس! خویش می دانست، در ورای حیرت و سرگردانی به سر می برد. گاهی سخن دل و زمانی فرمان عقل را می شنید. او که به خوبی از کودکی با حضرت آشنا بود، راه حسین را راهی آسمانی می شمرد، اما توان چشم پوشیدن از «مقام» را در خود نمی دید.

با هم به خیمه ی مذاکره می رویم تا از سخنان امام و منطق عمر سعد آگاه شویم: ابو عبدالله علیه السلام نیم نگاهی به پسر سعد کرد، از او خواست که خود را از بند فرماندهی سپاه ابن زیاد رهایی دهد و از این دام فریبنده خلاصی یابد. عمر سعد که در حال و هوایی دیگر بود، گفت:

- می ترسم خانه ام خراب شود.

امام فرمود: خانه ای برایت می سازم.

- زمین هایم را از من می گیرند.

- بهتر از آن را از دارایی خویش در حجاز به تو می دهم ⁽⁶⁹⁾.

امام، شخصیت پسر سعد را آکنده عشق مال و مقام دنیا دید، از ادامه ی گفتگو منصرف شد و همراه با مشاورین خود به خیمه ها بازگشت. عباسم! جانم به فدایت چندی از ورود امام، خاندان و اصحابش به کربلا نگذشته بود که عصر تاسوعا فرا رسید. امام سر به شمشیر تکیه داده بود که خواب و جودش را فراگرفت. صدای همهمه و فریاد سپاه یزید آرامش صحرا را دگرگون ساخت و در دل های زنان و کودکان طوفان اندوه به پا کرد. زینب علیه السلام هراسان و مضطرب به سوی برادر شتافت و با دستانی پر مهر، حسین علیه السلام را از خواب بیدار ساخت. امام علیه السلام به خواهرش نگریست و فرمود:

الان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که می فرمود: حسین، به سوی ما می آیی... جمله ی حضرت تمام نشده بود که صدای ضجه و شیون بی بی بلند شد، با دستی لبریز از اندوه و مصیبت به صورت خویش زد و با صدایی بلند فریاد بی کسی و غریبی سر داد. ⁽⁷⁰⁾

سربازان دشمن با شتاب فراوان خود را به خیمه گاه حسینی می رساندند تا اصحاب و خیمه ها را به محاصره درآورند. عباس علیه السلام با سرعت بسیار خود را به امام حسین علیه السلام رسانید و گفت: - آنها برای شما می آیند. ⁽⁷¹⁾

حضرت رو به ابوالفضل علیه السلام کرد و با نگاهی لبریز از مهر فرمود: «ارْكَبْ بِنَفْسِي- أَنْتَ يَا أَحِبِّي، حَتَّى تَسْأَلَهُمْ عَمَّا جَاءَهُمْ.»

برادر، جانم به فدایت! سوار بر اسب شو، نزد آنان برو و پیرس که چرا بدینجا آمده اند. عباس علیه السلام با بیست سوار، که در بین آنان کسانی چون حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین بودند، به طرف دشمن شتافت و علت آمدن آنها را جویا شد. آنان گفتند: امیر دستور می دهد به فرمان من تن در دهید، یا خود را آماده ی پیکار سازید... الان، بدون درنگ و معطلی... (72).

ابوالفضل علیه السلام نزد امام بازگشت و همراهانش به موعظه ی لشکریان دشمن پرداختند. حضرت فرمود: به سوی آنان برگرد و اگر توانستی تا فردا مهلت بگیر. چه بسا بتوانیم امشب برای خدا نماز بخوانیم و دعا و استغفار کنیم. خداوند می داند که من نماز، تلاوت قرآن، دعای بسیار و استغفار فراوان را دوست دارم. (73)

سفیر حسین علیه السلام پیام امام را به دشمن رسانید. گروهی مخالفت کردند و دسته ای متحیرانه به وی نگریستند پس از مدتی یکی از لشکریان به سربازان عمر سعد گفت: حسین و اصحابش را به حال خود گذارید تا صبح فردا، کارزار تکلیف را روشن کند، بیعت و یا جنگ! (74)

امان از «امان نامه»

شب دامن سیاه خود را بر صحرا افکند و هر کس در خیمه به کاری مشغول بود که ناگاه سواری سیاه سیرت از دور نمایان شد، از ظلمت شب استفاده جست و خود را به پشت خیمه ها رسانید. نگاهی به اطراف کرد، کاغذ پاره ای شوم از لباس خود برون آورد و فریاد زد: -... کجایند خواهرزادگان ما، کجایند عبدالله، جعفر، عباس و عثمان...؟

صدای او به سان زوزه ای وحشتناک بود که از حیوانی درنده خوبه گوش می رسید؛ حیوانی که سر از لانه ی تباهی و ظلمت خود برون کرده بود تا فضایل ابوالفضل را برآید و صفات آسمانی مؤمنان را دچار طوفان دسیسه و ناجوانمردی کند. اما عباس و برادرانش، که در کوی حسینی قلبی آرام و نفسی مطمئن داشتند و در آغوش اهل بیت علیهم السلام درس وفاداری و ایثار فراگرفته بودند، شرمگینانه به امام نگریستند و هیچ سخنی بر لب نیاوردند. باز فریاد شوم بیک ذلت و خواری بلند شد:

- کجایند عباس و برادرانش؟! کجایند...؟

حضرت فرمود: - سخنش را جواب دهید، گر چه فردی فاسق است.

همگان دریافتند که آن سوار پلید «شمر» است که «جوشن» نامردی بر پیکر دارد و فریاد بی وفایی سر می دهد. عباس و برادرانش دستور امام حسین علیه السلام را بر دیده ی اطاعت نهادند، از خیمه بیرون آمدند و گفتند: چه می خواهی؟

شمر پاسخ داد: ای خواهر زادگان من، شما در امان هستید. به فرمان امیرالمؤمنین یزید گردن نهید و خود را با حسین به کشتن مدهید.

عباس همچون شیر خشمگین شمشیر سخن برکشید و با فریادی رعدآسا فرمود: خدا تو و امان تو را لعنت کند! آیا ما را امان می دهی و فرزند رسول خدا را امانی نباشد؟ آیا ما را فرمان می دهی که طاعت ملعون و ملعون زاده ها را گردن نهیم؟!

شمر، که قاطعیت سخن ابوالفضل را دریافت و صلابت ایمان وی را دید، چون گرگی شکست خورده راه اردوگاه یزیدیان پیش گرفت.⁽⁷⁵⁾

طلوع عشق و اندیشه

سپاس خدای سبحان را به جا می آورم و در حال راحتی و گرفتاری او را با بهترین ستایش حمد می گویم... همانا من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحابم و اهل بیته نیکوکارتر و با پیوندتر از اهل بیت خویش سراغ ندارم. پس خداوند شما را، از طرف من، به بهترین وجه پاداش دهد!

آگاه باشید که من در رفتن به شما اجازه دادم. پس همگی بروید که عقد بیعت از شما گسستم. دیگر درباره ی من تعهدی ندارید. اینک که شب رسیده و پوشش آن شما را در بر گرفته است، آن را چون شتری راهوار بگیرید و متفرق شوید...⁽⁷⁶⁾.

هنوز سخن امام حسین علیه السلام پایان نیافته بود که عشق و اندیشه و شور دلدادگان حسینی فضای خیمه را عطرآگین کرد. سرشک چشمان هر یک دریایی از محبت شد و دل های شرحه شرحه آنان صحیفه ی صادق ابراز ارادت و صمیمیت. ناگاه قامتی رسا و سیمایی زیبا به سان سروی همیشه سبز خود را نمایان ساخت و با واژه هایی لبریز از وفا، ایثار، جانبازی و دلباختگی گفت: هرگز تو را ترک نمی کنیم، آیا پس از تو زنده بمانیم؟!

خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد؛ نه، نه، هرگز. امواج توفنده ی کلام عباس علیه السلام روان اصحاب را طهارت و مهربانی بخشید. سخنان آشنا و صراحت گفتار ابوالفضل علیه السلام به همراه صلابت رفتار وی، طلایه دار بیعت عاشورایی شد. همگان مشعل روشنی بخش عباس را دست به دست کرده، آرمان مقدس خود در فداکاری را بیان کردند، سرانجام، شاهد لبخند رضایت امام زمان خود حضرت اباعبدالله علیه السلام شدند و آینده ی سپید و نورانی خویش را نظاره کردند.⁽⁷⁷⁾

پاسدار حرم حسینی

ساعتی پس از بیعت آخرین، راز و نیاز امام و اصحاب به پیشگاه خدای بی نیاز آغاز شد. فضای بیابان نینوا را روحانیت و صفایی ملکوتی فراگرفته بود. همه ی خیمه ها خدایی شده بود و صوت حزین قرآن دلها را آذین عشق می بخشید. گروهی سر بر خاک کربلا گذارده بودند و پاره ای رکوع بندگی می کردند. اشک و ناله به همراه همهمه، صدایی چون صدای زنبوران عسل پدید آورده بود. آنان که در اردوگاه یزیدی بودند و هنوز فطرت انسانی خویش را با ظلمت معصیت قیراندود نکرده بودند، خود را به کوی حسینیان می رساندند و از کوثر امام نور، جرعه های سعادت و جاودانگی می نوشیدند.

در این میان، سپهسالار سبز سیرت از خورشید امامت و ستارگان فروزان اهل بیت علیهم السلام پاسداری می کرد. زنان و کودکان، که آخرین شب آرامش خود را در کنار عباس علیه السلام می گذراندند، جهانی از ایثار و مردانگی را در وجود وی می دیدند. لحظه ای خواب در آغوش چشمان ابوالفضل نیارامید و قامت برافراشته ی وی تا صبح نگاهبان آل الله بود. ⁽⁷⁸⁾

گویا عباس در این شب، با پاسداری خود، درس فردا را مرور می کرد؛ درسی که بیش از سی سال از مادرش ام البنین و پدرش امیرالمؤمنین آموخته بود، درسی که باید در «کلاس فشرده ی تاریخ» پس دهد. کلاسی در یک نیمروز، نیمروزی که کائنات را به دو بخش تقسیم کرد؛ هر چیز یا سرخ گشت و حسینی شد و یا یزیدی و سیاه. ⁽⁷⁹⁾

شریعه ی شهادت

اشاره

امام حسین علیه السلام پس از شهادت عباس علیه السلام:

«الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بی عدوی.»⁽⁸⁰⁾

اکنون کمرم شکست راه و چاره ام کم شد و دشمن زبان به سرزنشم گشود.

صبح سرخ

خورشید روز عاشورا از افق خونین کربلا طلوع می کرد، در حالی که صحرای نینوا پوشیده از شمشیرهای بران و نیزه های لرزان بود. شفق گلگون بود و فلق، بغض غم در خود پنهان کرده بود.

امام حسین علیه السلام نگاهی به اطراف کرد و در آغازین سخن خویش لب به موعظه گشود، قرآن بر سر گذارد و دستان خود را به دعا برداشت،⁽⁸¹⁾ خطبه ای خدایی خواند و علت آمدنش را برای مردم بیان کرد. هنوزواژه های دردآلود حضرت پایان نیافته بود که شیون زنان و کودکان آغاز شد.

امام پور دل‌بند خود علی اکبر و همراز و هم‌رمز خود عباس علیه السلام را نزد آنان فرستاد و فرمود: آنان را آرام کنید؛ به جان خودم قسم، گریه شان بیش از این خواهد بود.⁽⁸²⁾

بی وفایی کوفیان و فریاد آزادگی حسین و حسینیان بخشی از سخنان حضرت بود؛ آنجا که در خطبه ای دیگر تمامی یزیدیان را خطاب قرار داد و فرمود: ناپاک پلیدزاده - ابن زیاد - مرا میان دو راه قرار داده است: جنگ و شهادت یا زندگی و ذلت. ما هرگز تن به ذلت نمی دهیم، ذلت از ما دور است. خدا، پیامبر او و آزادمردان چنین شیوه ای را بر ما نمی پسندند؛ هرگز اطاعت از ناکسان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نمی دهیم...⁽⁸³⁾

واژه های حماسی امام آیه های دلاوری، مردانگی و شهادت در کتاب وجود اصحاب بود و برخی از سپید سیرتان دشمن را «حریت» و آزادگی بخشید.

ساعتی بعد سی و دو سوار و چهل نفر پیاده به فرماندهی سپهسالار کربلا ابوالفضل علیه السلام استقامت چشمگیر و عزم بی مانند خود را به نمایش گذاردند و پس از شروع جنگ توسط یزیدیان، پیکر پلید آنان را با خاک ذلت و خواری آشنا کردند ⁽⁸⁴⁾.

بلندای عزم و ایمان اصحاب امام حسین علیه السلام امان از دشمن گرفته بود. همگان انگشت تعجب بر دهان گذارده، از همای همت و امواج عظمت 72 نفر در تحیر مانده بودند. کشته های انبوه سپاه پسر سعد آنان را بر آن داشت تا مبارزه ی تن به تن آغاز کنند. اما در این نبرد همچون روباهی ترسان از برابر شیران ژبان فرار می کردند، تا آنکه به ناجوانمردی روی آورده، با نیزه، تیر، سنگ و شمشیر، پیکر پاک دلیر مردان حسینی را هدف گرفتند و شاد و سرمست، قهقهه ی پیروزی سر دادند!

این حوادث تلخ و اندوهبار، روان عباس علیه السلام را می آزرده. او تمامی صحنه ها را از نظر می گذراند و همراه با یاری سپاهیان امام علیه السلام آرزوی لحظه ای سرنگونی علم را بر دل های دشمن می نهاد، همچنان می غرید و همیشه در کنار حجت خدا و امام زمان خود می خروشید. او بخوبی می دانست که واژگونی علم، شکست سپاه را به دنبال دارد و بر پایی آن نشان از برقراری کار و پیکار سپاه نور و ظلمت خواهد بود. پس در برافراشته داشتن رمز استحکام سپاه حق می کوشید.

گل‌های پرپر

سعادت‌مندان سپاه حسین علیه السلام با خود عهد کرده بودند که تا وقتی زنده اند نگذارند هیچ یک از خاندان حضرت به میدان برود. آنها می‌خواستند فدایی فرزند فاطمه شوند تا با رویی سپید به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نایل شوند.

ساعاتی پس از ظهر عاشورا صحرای نینوا از حماسه سازان خالی شد و تمامی پیش مرگان حسینی به سوی محبوب شتافتند. اینک نوبت بنی هاشم فرا رسیده بود. یکایک آن سروقامتان علوی مرام به سوی اباعبدالله علیه السلام راهی شدند، تا از حضورش اذن نبرد گیرند.

ابتدا دردانه ی حسین، علی اکبر، خدمت پدر آمد و اجازه گرفت و به سوی میدان رفت. ⁽⁸⁵⁾ سپس دستان کوچک قاسم، حلقه ی گلی از عشق و عاطفه بر گردن عمو شد و فرزند امام حسن علیه السلام با چشمانی اشکبار اجازه ی میدان طلبید. ⁽⁸⁶⁾ در پی آنها فرزندان عقیل و جعفر و یادگاران مسلم، شهد شیرین شهادت نوشیدند. «عون» فرزند زینب برای یاری حجت خدا خدایی شد و میقات ملاقات با پروردگار را همچنان گلگون نگاه داشت ⁽⁸⁷⁾.

علقمه ی عشق

داغ آلاله های خونین، وجود امام و یاران را از اندوه و ماتم لبریز کرده بود. عباس که جای جای میدان را زیر نظر داشت، بیش از دیگر اصحاب در فشار نینوای حوادث می سوخت؛ گاهی صدای العطش کودکان، زمانی فریاد ناله ی زنان، ساعتی اندوه یتیمان و در کنار این مصایب مشاهده ی به خون غلتیدن همزمان و فریاد طاقت سوز امام شهیدان قلب پاکش را مجروح می ساخت. اینک حجت خدا و فرزند رسول خدا ﷺ را تنها و بی یاور می دید. پس رو به برادران خویش کرد و گفت: پسران مادرم، پیش بتازید تا ببینم که در راه خدا و رسول او خالصانه نصیحت و یاری کرده اید... (88).

پس رو به عبدالله، برادر خود کرد و ادامه داد: برادرم، پیش برو تا تو را کشته بینم و نزد خدایت به حساب آورم. (89).

آنان که در آغوش عشق و ارادت ام البنین درس شهادت آموخته بودند، از صمیم جان پاسخ داده، هر یک به سوی میدان روانه شدند و جوانمردانه از حریم ولایت دفاع کردند. ابوالفضل علیه السلام با شهادت هر یک از برادران به سوی پیکر آنان می شتافت و خود را در یاری دین خدا مصمم تر می ساخت. (90) وقتی از فرزندان ام البنین جز عباس علیه السلام کسی باقی نماند، ماه بنی هاشم به سوی برادر آمد و گفت: «یا اخی، هل من رخصة؟»

ای برادر آیا تو اجازه می دهی (به میدان رفته، جانم را فدایت کنم)؟ حسین علیه السلام نگاهی به برادر نمود، گریه ی سختی کرد و فرمود: «یا اخی أَنْتَ صَاحِبُ لَوَائِي وَإِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِي.» (91).

ای برادر، تو علمدار هستی، اگر بروی لشکرم پراکنده خواهد شد. عباس ادامه داد: «قَدْ ضَاقَ صَدْرِي وَ سَئِمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَأُرِيدُ أَنْ أَطْلُبَ ثَأْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ.»

سینه ام تنگ شده است و از زندگانی دنیا بیزار شده ام، می خواهم از این گروه منافقین خونخواهی کنم.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، که صدای العطش کودکان را می شنید و از لبهای خشک و صورت های تفتیده ی اطفال خبر داشت؛ به ابوالفضل فرمود:

«فَاطْلُبْ لَهُوْلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ.»

(پیش از آن که به میدان بروی) برای این کودکان کمی آب بیاور.

ماه هاشمی سوار بر اسب شد ⁽⁹²⁾، پیش از آن که به سوی علقمه رکاب زند به طرف میدان حرکت کرد تا به سان پدرش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با سلاح منق و موعظه اتمام حجت کرده، راه بر هر عذر و بهانه ای ببندد. سپس ضمن توجه دادن سپاه سیه دل به قیامت و عذاب هولناک آن، خطاب به عمر سعد فرمود:

ای پسر سعد! این حسین فرزند دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که اصحاب و اهل بیتش را کشته اید و اینک خانواده و کودکانش تشنه اند. آنان را آب دهید که تشنگی جگرشان را آتش زده است. این حسین است که می گوید: مرا واگذارید و رها کنید تا به سوی «روم» یا «هند» بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم ⁽⁹³⁾.

سخنان عباس فضای نینوا را عطرآگین کرده بود و هر وجدان بیداری را طراوت می بخشید. اما سپاه عمر سعد تنها با سکوتی مرگبار به ابوالفضل پاسخ دادند. اندکی بعد شمر، که شرارت و ناپاکی از سیمایش نمایان بود، به عباس گفت: ای پسر ابوتراب، اگر سطح زمین هم آب بود و در اختیار ما قرار داشت، قطره ای به شما نمی دادیم تا آن که به بیعت یزید تن بدهید ⁽⁹⁴⁾.

به سوی شریعه

عباس، که پند و اندرز خود را بی ثمر دید، به سوی ابو عبدالله علیه السلام بازگشت و طغیان و عناد دشمن را بازگو کرد. اما ناگاه فریاد العطش کودکان را شنید. امواج اندوهبار این سخنان، سیلی سختی بر روان او بود. دیگر توان بردباری نداشت. بر اسب نشست و در حالی که نیزه ای در دست و مشک آبی بر دوش داشت به طرف شریعه ی فرات حرکت کرد. آوار دشمن آب را محاصره کرده، دستیابی به شط را مشکل می ساخت؛ اما خون علی در رگ های عباس می جوشید و غیرت و دلاوری مانعی پیش پای خود نمی شناخت.

چهار هزار نفر محافظان شریعه اطرافش را گرفته، به سوی وی تیراندازی کردند. پور علی چون شیری غران به انبوه سربازان حمله می برد و آنان را به عقب می راند. گاهی صدای شمشیرها و زمانی آوای نیزه ها به گوش می رسید. ابهت سیمای عباس و قامت بلند او هراس در دل دشمن افکنده بود و ظرافتهای مبارزه ی او در چپ و راست، کار را بر آنان دشوار ساخته بود. دیری نگذشت که هشتاد تن از محافظان شریعه به خاک افتادند و عباس با دلاوری خویش به شریعه وارد شد.

امواج چین در چین آب و گوارایی شط فرات، یادآور عطش وی شد. سقای کربلا، که خود جگری سوزان از عطش داشت، دست زیر آب برد تا جرعه ای بیاشامد، ولی به یاد تشنگی حسین و اهل بیت او افتاد و آب را فروریخت. ⁽⁹⁵⁾ سپس مشک را پر ساخت، بر شانه ی راست خویش قرار داد و رجزخوان به سوی خیمه حرکت کرد.

حرامیان، که انتظار فرصتی داشتند تا عباس را از حرکت به سوی خیمه ها باز دارند، ناگهان با فریاد دلیرانه ی ماه بنی هاشم مواجه شدند و هراس بر وجودشان پنجه افکند. این ابیات حماسی از لبان دلیر کربلا به گوش می رسید:

یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کننت ان تکوننی

هَذَا الْحَسَنِ وَارِدَ الْمَنُونِ وَتَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ

فالله ما هذا فعال دین ای نفس، بعد از حسین خوار باش و هرگز نخواهم که بعد از او زنده بمانی. این حسین است که دل از حیات شسته است و تو آب سرد و گوارا می نوشی؟! به خدا قسم این شیوه ی دین من نیست.

اراده ی چشمگیر و عزم بی نظیر سیهسالار کربلا اوجی آسمانی داشت؛ عزیزترین هدیه را، که از جان گرامی تر می داشت، با خود حمل می کرد و به یاد صورت برافروخته کودکان پیش می رفت. صدای سیه سرشتان پلید

بلند شد: اگر آب به خیمه ها برده شود دیگر نمی توان با حسین جنگید... عباس را محاصره کنید... مشک را نشانه گیرید...

با این فریاد شوم، هجوم گرگان و ددان به سوی عباس بیشتر و بیشتر شد. سربازان دشمن در چپ، راست، روبه رو و پشت سرش قرار گرفتند. آنان که علمدار کربلا را نمی شناختند گمان بردند که کار تمام شده و با این محاصره عباس از پای در می آید. اما قهرمان نینوا از روبه صفتان باکی نداشت؛ ضربات آنان را دفع می کرد و با زمزه هایی حماسی دشمن را دور می ساخت:

وقتی مرگ مرا به سوی خود می خواند، از آن هراسی ندارم تا اینکه بیکرم در میان دلیرمردان به خاک افتد، جان من فدای جان پاک مصطفی باد! من عباس هستم، کارم سیراب سازی تشنگان است و در روز نبرد از شر دشمن هیچ ترس ندارم (96).

شریعه ی شهادت

شعارهای شعور افروز اخلاص و شجاعت عباس همچنان وی را به خیمه ها نزدیک می کرد که انبوه دشمن راه را بر او بستند و نبرد تن به تن شدیدتر شد. در این هنگام یزید بن رقاد جهنی به کمک حکیم بن طفیل، پشت درخت خرمايي به کمین نشست و دست راست عباس را از بدن جدا کرد. حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت و ضمن حمله به سپاه عمر سعد، چنین رجز خواند:

والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی
و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین

به خدا قسم، اگر دست راست مرا قطع کنید، همانا من از حمایت دین خود دست بر نمی دارم و از پای نمی نشینم. از امامی که به یقین رسیده است و از نوه ی پیامبر پاک امین علیه السلام حمایت خواهم کرد.

حکیم بن طفیل، که در پشت درخت خرما به کمین نشسته بود با شمشیر، ضربه ای به دست چپ عباس علیه السلام وارد کرد. علمدار کربلا، که سقوط بیرق را نشانه ی شکست لشکر حسینی می دانست، علم را به سینه چسبانید تا هر چه بیشتر در اهتزاز بماند. دشمنان، که از صولت و شهامت عباس ایمن شده بودند، ناجوانمردانه به او نزدیک شده، وی را محاصره کردند و با هجومی روبه صفتانه باران تیر به سوی او روانه ساختند.

در این هنگام تیری به مشک نشست و آنها به زمین ریخت. تیری دیگر به سینه ی مبارک عباس خورد و تیری نیز به چشم شریفش فرو رفت. در این حال، ناجوانمردی پلید به ابوالفضل حمله کرد و با عمودی آهنین سر آن حضرت را خون آلود ساخت. تاب و توان از عباس گرفته شد و تنها فریاد برآورد:

«علیک منی السلام یا ابا عبد الله.»⁽⁹⁷⁾

سلام و درود من بر تو، ای اباعبدالله.

امام حسین علیه السلام چون صدای عباس را شنید به سان عقابی خود را به برادر رسانید. ابوالفضل علیه السلام در خاک غلتیده، انبوه تیر بر بدنش نشسته بود. خون پاکش نینوا را گلگون ساخته بود. تیر در چشم داشت و آه بر لب؛ نه دستی تا در مقابل برادر اظهار ادب کند و نه توانی که به استقبال حسین بشتابد.

امام برادر خود را چون سرو خرامانی می دید که چیزی جز شاخه های شکسته از او باقی نمانده است؛ درخت تنومند سی و چهار ساله ای که شاخه های آن با تیغ دشمن به زمین افکنده شده است. شیر بیشه ی ایمان دیگر نه صولتی داشت که در دل دشمن ترس اندازد و نه چشمی که خشمگینانه به دشمنان اهل بیت علیهم السلام بنگرد ⁽⁹⁸⁾.

حسین علیه السلام، با مشاهده ی پیکر غرق در خون توان از دست داد، گریست ⁽⁹⁹⁾ و فرمود:
«الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بی عدوی.» ⁽¹⁰⁰⁾

هم اکنون کمر شکست، چاره ام رو به کاستی رفت و دشمن زبان به سرزنش می گشود. نشان رنج و مصیبت در سیمای او نمایان شد، ناله ای جانسوز سرداد، با دلی شکسته و چشمانی اشکبار به سوی خیمه ها روان شد، ولی نزدیک خیمه ها اشکهایش را با آستین پاک کرد تا اهل حرم سرشک دیدگانش را مشاهده نکنند ⁽¹⁰¹⁾ و نگران نشوند.

هل من ناصر ينصرني

دشمن بی شرم، که در ناجوانمردی و قساوت سر از پا نمی شناخت، چون حسین علیه السلام را بی یار و یاور دید به سوی خیمه ها حمله ور شد. امام علیه السلام با فریادی رسا، طلب یاری کرد تا با همه اتمام حجت شود و راه هر عذری را ببندد: «اما من مجیر یحیرنا؟ اما من مغيث یغیثنا؟ اما من طالب حق ینصرنا؟ اما من خائف من النار فیذب عنا؟»

آیا کسی هست که ما را پناه دهد؟ آیا فریاد رسی هست که به فریادمان رسد؟ آیا طالب حقی هست که یاریمان کند؟ آیا ترسان از دوزخی هست که از ما حمایت نماید؟ صدای مظلومیت فرزند فاطمه به گوش دشمن رسید تا اتمام حجتی از طرف خلیفه ی خدا گردد، و راه هر عذر و بهانه ای را بر سپاه پسر سعد برای همیشه ببندد. دردانه ی حسین، سکینه دوان دوان به سوی پدر آمد و چون در برابر حضرت قرار گرفت گفت: - عمویم عباس کجاست؟ چرا برای ما آب نیاورد؟ امام علیه السلام نگاهی لبریز از اندوه و نومییدی به دختر عزیزش کرد و فرمود: عمویت کشته شد.

زینب علیه السلام، که عباس را یآوری مهربان و همراهی غمخوار برای زنان و کودکان می دانست، با شنیدن خبر شهادت علمدار کربلا شیون سر داد و فرمود:
وای برادرم، وای عباسم، آه که بعد از تو دیگر بی یاور شدیم!
زنان حرم به سوگواری پرداختند. حسین علیه السلام همراه آنان گریست و فرمود:
آوخ که بعد از تو بی یاور شدیم و تباهی به ما روی آورد ⁽¹⁰²⁾.

امام حسین علیه السلام به دشت نینوا نگاهی نمود و پیکرهای مطهر شهیدان را نظاره کرد؛ اصحاب فداکار، رزم آوران اینارگر و فرزندان و برادرانش همه به سوی دیار شهادت کوچیده بودند. او در وادی نیزه ها تنها مانده بود. طلب کمک کرد، اما هیچ جوابی نشنید.
ناگهان امام رو به دشمن کرد و فریادی از صمیم جان بلند نمود:

«هل من ناصر ينصرني...» آیا یاری کننده ای برای ما هست؟ آیا دادخواهی هست که به خدا بگردد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به یاری ما بشتابد؟ (103).

اما هیچ جوابی نشنید. اندکی بعد خیره سران سپاه اموی، که حسین را بدون سپهسالار دیدند، با غریب نینوا به نبرد تن به تن پرداختند. حضرت با روحیه ای ملکوتی ضمن حمله ای خفشان پلید را از حریم اهل بیت علیهم السلام دور می ساخت، به جایگاه خود برمی گشت و می فرمود:

«لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.» (104).

ناگهان فرمان حمله ی عمومی صادر شد. حلقه ی محاصره لحظه به لحظه تنگ تر می شد و نامرد مردمان یزیدی رگبار تیر، باران نیزه و آوار شمشیر به سوی پورفاطمه علیها السلام روانه می کردند. (105) گروهی به سوی خیمه های حسینی حمله کردند تا ضمن غارت اموال، زنان و کودکان را اسیر کنند. امام فریاد برآورد و دشمنان را به آزادگی فراخواند. ندایی که جز نامردمی فزونتر پاسخی نداشت. غیرت اباعبدالله علیه السلام از اعماق وجود وی به خروش آمد و همراه بانگی رسا فریادی برآورد، شمر پرسید: چه می گویی؟

امام فرمود: گیرم که دین و آیین ندارید و از جزا و قیامت هراسان نیستید، لااقل در زندگی خود جوانمرد و آزاده باشید! (106).

دیری نگذشت که حسین به سوی سپهسالار خود عباس پرکشید، همراه سقای عطشان نینوا به دیدار حق شتافت و عرصه ی کربلا را بی راهبر کرد. اطفال خردسال و زنان داغدیده و بی یاور شدند و تن به اسارت دادند تا خط سرخ شهادت، همیشه سبز بماند؛ طریق هدایت همواره فرا روی حق جویان گشوده باشد و پرچم عباس علیه السلام پیوسته در اهتزاز بماند.

شهادتگاه ابوالفضل

با نگاهی به سخنان آسمانی معصومان علیهم السلام و گذری بر آثار سیره نویسان درمی یابیم که امام حسین علیه السلام پیکر پاک اصحاب باوفای خود را از میدان کارزار خارج می ساخت و به خیمه ی دارالحرب منتقل می کرد. برخی از آنان را چون قاسم خود به خیمه ها می برد و بعضی دیگر را به دستور حضرت جابه جا می کردند. ⁽¹⁰⁷⁾

از سوی دیگر، بدون هیچ تردیدی، بدن مطهر عباس را به خیمه منتقل نکرد و آن پیکر را در شهادتگاه خود بر زمین باقی گذارد. محلی که اینک حدود سیصد متر از حائر حسینی فاصله داشته، صحن و سرای حضرت ابوالفضل علیه السلام در آن قرار دارد. آن برخورد عاطفی با شهدای در خون غلتیده و باقی گذاردن پیکر عباس در شهادتگاه موجب سخنان گوناگون ژرف اندیشان و محققان شده است.

پاره ای وضع دلخراش بدن و شدت جراحات آن را سبب ناتوانی امام در انتقال آن به عقب میدان دانسته اند. ⁽¹⁰⁸⁾ عده ای خواست ابوالفضل علیه السلام را دلیل این امر شمرده اند، در نظر این گروه وعده ی آب عباس علیه السلام به کودکان به ویژه سکینه و ناتوانی اش در عمل به آن موجب شد تا چنین تقاضایی کند.

اما برخی از صاحب نظران این سخنان را قابل جواب دانسته، دلیل دیگری برای این عمل امام علیه السلام بیان می کنند. اینان بر این باورند که امام حسین علیه السلام با نگرش از بلندای بصیرت و آینده نگری، بر آن بود تا عظمت مقام و گستره ی شخصیت عباس در طول تاریخ و برای فردا و فردایان درخشان تر شود و دارای آستانی مستقل، گنبدی سر به فلک کشیده و صحن و سرایی علوی باشد. ⁽¹⁰⁹⁾

عاشقان از دور و نزدیک به آستان مقدسش حضور یابند و خوشحال و خرسند از نسیم کرامات و الطاف علمدار کربلا، به شهر و دیار خود بازگردند. از این رو امام صادق علیه السلام برای زیارت عباس علیه السلام آدابی خاص بیان می فرماید:

چون خواستی عباس بن علی علیه السلام را زیارت کنی، در کنار شط فرات، مقابل حایر و جنب در سقیفه بایست و بگو:

«سلام الله و سلام ملائکة...»⁽¹¹⁰⁾. و اینک که قریب چهارده قرن از شهادت آن حضرت می گذرد، عالمان محقق و ژرف اندیشان عرصه ی علم و دانش، قبر مطهر عباس علیه السلام را مقابل حرم حسینی و نزدیک شط فرات، در محل فعلی، دانسته اند و این عظمت چشمگیر و فرزانگی عالمتاب را نتیجه ی تدبیر امام حسین علیه السلام می دانند.⁽¹¹¹⁾

تاریخ مرقد عباس

تاریخ بیانگر آن است که همواره افرادی با قلبی لبریز از عشق و دستی پر از سخاوت به نوسازی، تعمیر و بازسازی حرم مطهر عباس علیه السلام همت گمارده اند. در میان این ارادتمندان گروهی از پیروان ادیان مختلف، که گره مشکلات خود را با لطف باب الحوائج گشوده اند، نیز دیده می شوند.

هر زمامدار و شخصیتی که به تعمیر و بازسازی و یا گسترش حرم امام حسین علیه السلام پرداخته، حرم مطهر حضرت ابوالفضل را نیز تعمیر و بازسازی کرده است. آل بویه مخلص ترین حاکمان به خاندان رسالت بوده اند که با برپایی مراسمی خاص، یاد و نام امام حسین علیه السلام و برادرش را زنده نگاه داشتند. این کار عظیم در زمان عضدالدوله دیلمی، که تشیع دین رسمی اعلام شد، گستره ای افزون یافت. او در سال 371 قمری بنای حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام و گنبد آن را برعهده گرفت ⁽¹¹²⁾.

پس از آل بویه، صفویان نقشی چشمگیر در عمران و پیشرفت بارگاه عباس علیه السلام از خود نشان دادند و کاشی کاری گنبد، توسعه ی رواق و صحن و بنای ایوان جلو در اول حرم انجام شد و فرشهای گران قیمتی به آستانه ی حضرت اهدا شد. تعمیر، توسعه و بازسازی صحن و سرای علمدار کربلا همچنان ادامه یافت و در زمانهای مختلف، برخی از قسمتها کاشی کاری، بعضی از جاها طلا کاری شد و یا ضریحی از نقره خالص برای قبر مطهر فراهم گردید. ⁽¹¹³⁾

و در پی این فعالیتهای مخلصانه، حرم مطهر با سنگ مرمر فرش شد، گنبد و گلدسته ها تعمیر و یا کاشی کاری گردید و ضریحی دیگر برای مرقد تهیه شد، تا آنکه حرم مطهر دارای بنایی بزرگ گردید که ضریحی از نقره سفید در وسط آن قرار گرفت. اطراف آن رواق هایی بود که همه به یکدیگر راه داشتند و بر فراز این چهار رکن، گنبدی از کاشی های زیبا و رنگارنگ بنا گردید.

و در برابر آن، دو گلدسته که سر آن طلای خالص و قسمت پایین از کاشی پوشیده شده، وجود داشت. در سال 1375 قمری، طلا کاری گنبد انجام شد و روز 28 رجب سال 1385 شهر کربلا شاهد ورود ضریح جدیدی از طلا و نقره ی خالص، با سنگهای قیمتی همراه با مینا کاری بود. این ضریح مقدس به همت و دستور علامه ی بزرگ، آیت الله سید محسن حکیم در اصفهان ساخته شد. روز استقبال از آن، یکی از روزهای به یادماندنی کربلا بشمار می رود

(114)

مقام دست های ابوالفضل

شیعیان شیفته و پیروان ولایت اهل بیت علیهم السلام سیره ای سپید و روشن از خود به جای گذارده اند. جوشش عشق و ارادت آنان به خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنان تأثیر بر آنها گذارده که هر چه را یاد و نام آن پاکان را در اذهان زنده می کند، مورد احترام قرار می دهند. قبر مطهر، محل عبادت، مسیر عبور، جای پا و هر اثری هر چند کوچک را بزرگ شمرده و غبارش را سرمه ی چشم می سازند. مقام دستهای حضرت ابوالفضل علیه السلام جایگاهی است، که از دیرباز مورد توجه شیعیان بوده است.

مقام دست راست در شمال شرقی دروازه ی بغداد، در محله ی باب خان، نزدیک در شرقی صحن حضرت ابوالفضل علیه السلام قرار دارد. در دیوار مقام، ضریحی کوچک وجود دارد که کتیبه ی آن، دو بیت فارسی است:

افتاد دست راست خدایا ز پیکرم بر دامن حسین رسان دست دیگرم
بر دامن حسین رسان دست دیگرم اما هزار حیف که یک دست بی صداست⁽¹¹⁵⁾

مقام دست چپ عباس در بازارچه، نزدیک در کوچک صحن در جنوب شرقی، واقع است. بر دیوار نرده ای قرار دارد که بر کاشیهای آن اشعاری از شیخ محمد سراج نوشته شده است. ترجمه ی شعرها چنین است:

اگر می خواهی از من بپرس و به پاسخ قانع کننده ام گوش کن.
همانا در این مکان مقدس دست چپ عباس، که دریای کرم بود، قطع شد.
آری، پس از آن که دست راست او در کنار علقمه از تن جدا شد، در اینجا دست چپش قطع شد.

اشک دیدگان را بر چهره ات رها کن و در این غم گریه کن که شایسته است به جای اشک، خون گریه کنی⁽¹¹⁶⁾.

فضایل «ابوالفضل»

اشاره

امام سجاد علیه السلام:

همانا برای عباس نزد خداوند تبارک و تعالی مقامی است که تمامی شهیدان آرزوی چنان منزلتی در روز قیامت دارند. (117).

نگاهی از سر تأمل و بصیرت بر دایرةالمعارف صفات ابوالفضل علیه السلام، شناختی بیشتر و صفایی افزون نصیب انسان می کند. منظومه ای از فضایل ارجمند و آسمانی مقابل دیدگان نمایان می شود و انبوه برجستگیهای چشمگیر و مقدس در وجود فردی غیر معصوم دیده می شود.

در این میان، اطاعت بی چون و چرا در ولایت و پیروی تمام عیار در امامت چون مشعلی فروزنده به چشم می خورد. ابوالفضل علیه السلام که در گلستان سه امام پرورش یافت، علاوه بر صفات خانوادگی و کمالات ارثی، خود نیز شاگردی کوشا در کسب فضایل پدر و برادران بود و پس از آنان مظهر صفات پسندیده محسوب می شد. بدین جهت، گذرگاه های سخت امتحان را با موفقیت طی کرد و کامیاب و موفق به قله های تکامل و ترقی دست یافت.

پاره ای از فضایل ابوالفضل علیه السلام را بررسی می کنیم تا کام جان خود را با جرعه ای از آن همه ارزشهای اخلاقی شیرین نموده، توفیقی در کسب این صفات به دست آوریم:

ایمان، یقین و بصیرت

شخصیت عباس علیه السلام با ایمان به خداوند، یقین سرشار و بصیرت بسیار، پی ریزی شده بود. او در آغوش پدر و دامان مادر فراگرفت که ابتدا باید ایمان خود را به کاملترین مرتبه و یقین خویش را به بهترین درجه رسانده و با نگرش دقیق بصیرتی ژرف پیدا کند و در پی آن نیتی زلال و عملی صالح به دست آورد. از این رو بینشی تابناک داشت و در لغزشگاه های فکری، کوچکترین خطایی از او دیده نمی شد. هنگام نرمش و زمان خشونت را به خوبی می دانست و در مهلکه های ستیز و نبرد خاطرات پرباری از خود باقی می گذارد. دیدگان پرنورش اعماق حقایق را می دید و قلب پر فروغش پرده های ابهام و تردید را کنار می زد. آنجا که حکومت امویان طوفانی سهمگین برای اسلام و مسلمین بود،

عباس در راه دفع این خطر جهاد کرد و چون هنگامه ی حمایت از ولایت و امامت فرا رسید، بدون هیچ سخن در اختیار امام زمان خود بود.

دشمن که جلوه های گوناگون و چشمگیر شخصیت عباس علیه السلام را باور داشت، بیشترین همت خود را در جداسازی وی از امام حسین علیه السلام صرف کرد تا بدین وسیله ضربه ای سهمگین از درون بر سپاه حسین علیه السلام وارد کند. اما دیدگان بصیرت آمیز و قلب پر ایمان عباس علیه السلام، امان نامه ها و وعده های پول و مقام را سرابی بیش ندانست و با یقین سرشار تا آخرین لحظه ایستادگی کرد.

امام صادق علیه السلام که از بلندی آگاهی و معرفت خویش به اوصاف ابوالفضل علیه السلام می نگرد، نخستین فضیلت وی را بصیرت بسیار و ایمان راسخ می شمرد؛ صفتی که بنیان تمام فضایل محسوب می شود و در آرمان دهی آنها، نقشی ژرف و به سزا دارد ⁽¹¹⁸⁾.

شجاعت

شجاعت صفت سعادت‌مندان عالم است که در برابر حوادث گوناگون، با مقاومتی پر صلابت، هیچ گاه ضعف و زبونی به خود راه نمی دهند و با خروشی مقدس، موانع راه را کنار زده، ابتدا بر دشمن درون و سپس بر دشمن بیرون غلبه پیدا می کنند و از جبن و ترس خلاصی یافته و در ورطه ی تهور و بی باکی قرار نمی گیرند. اینان به عالی ترین درجه ی اعتدال دست یافته و چون ستاره های فروزان در آسمان زندگانی خود می درخشند. عباس ع فرزند شجاعترین مرد روزگار بود و افزون بر آن تکیه بر وراثتی چشمگیر از سوی مادر داشت.

او با تلاش خویش به استعدادهای بالقوه ی خود فعلیت بخشید و با صفات اکتسابی، دلآوری کم نظیر در زمان خود شد. مجسمه ای از شجاعت گردید و در هیچ جنگی رعب و وحشت در خود راه نمی داد. آنچه در گذر زمان از پدر آموخته بود در روز عاشورا به همگان تعلیم داد و در حادثه ی کربلا، قهرمانی جهانی و جاودان برای همیشه تاریخ گردید. از این رو قرن های بسیاری می گذرد و ابوالفضل ع ضرب المثل شجاعت، مردانگی و مقاومت محسوب می شود.

مرحوم سید جعفر حلی در اشعار ارزشمند خود شجاعت عباس را اینگونه به تصویر کشیده است:

«چهره ی دشمن از ترس مرگ عبوس شده بود و عباس در آن میان خندان و متبسم بود. اگر قضای حتمی نبود با نیروی شمشیر عباس، هستی محو می شد اما خداوند هر آنچه حکم کند و بخواهد محقق خواهد کرد.»⁽¹¹⁹⁾

و دیگری⁽¹²⁰⁾ این سان صفات عباس را بیان می کند:

«او در همه جا پرچم جهاد است و در لحظه‌ی دیدار دشمن نمونه پایداری است. بزرگواری و مناعت، هیبت و عزت را از علی به ارث برده است. در هر حادثه‌ای دلش محکم و استوار است و دل هر بیننده‌ای را می‌لرزاند.»⁽¹²¹⁾.

ادب

ایمان و وفا سایه ی بالای تو بود ایشار علی نقش به سیمای تو بود
گر لب نزدی به آب دریا عباس دریای ادب میان لبهای تو بود⁽¹²²⁾
جهان هستی، ادبستان است و استاد آن پروردگار متعال. ممتازان این ادبستان، انبیا و امامان
معصوم علیهم السلام هستند و سر سلسله ی آنان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که فرمود:
«أَدَبِي رَيِّ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»⁽¹²³⁾.

خدایم مرا ادب کرد و چه نیکو ادب نمود.

و بدین سان قرآن، «مأدبة الله»؛ یعنی کتاب ادب آفرین⁽¹²⁴⁾ نام گرفت تا آدمیان همیشه و
همه جا، «حدود هر چیزی را رعایت کرده»⁽¹²⁵⁾ و مؤدب باشند. ابوالفضل علیه السلام رادمردی
فرزانه بود که در لحظه لحظه ی زندگانی خود از کیمیای ادب استفاده های ارزشمندی کرد.
آن زمان که با پدر بود، همچون عبدی مطیع و گوش به فرمان، سخنان وی را آویزه ی
هوش خود می کرد و دستوراتش را با جان می پذیرفت. او در برابر مادر خویش، قامت ادب
بود و صمیمیت، مهربانی و تواضع را وظیفه ی همیشه ی خود می دانست.

آن هنگام که امام حسن علیه السلام، روشنی افروز امامت شد، تبعیت و پیروی از امام و مقتدا،
سرلوحه ی کارهای عباس علیه السلام بود. و آنگاه که امام حسین علیه السلام، زینت آرای امامت شد،
ابوالفضل علیه السلام با نیک اندیشی و فراست، احساسات پاک خود را با بینشی مقدس درهم
آمیخت تا در مسیر ولایت، انسانی کارآمد و پرتوان شود. و آرمان امام خود را دنبال کند.

در کنار آن، برای خاندان و اهل بیت اباعبدالله علیه السلام خدمتگزاری شایسته و با معرفت
محسوب می شد. و احترام چشمگیری به خواهر خود، حضرت زینب علیه السلام می کرد و کودکان
و خردسالان را در ادب بزرگ می نمود و همواره با لبی لبریز از لبخند و قلبی مالا مال از
عشق در خدمت آنان بود. از هنگام حرکت از مدینه تا زمان ورود به کربلا، چشمان تیزبین و

کیاست کم نظیر وی، مشکلات و دشواریهای بسیاری را برای زنان و کودکان آسان می نمود و روزهای حیات عباس در کربلا او را چون غمخواری شیرین سخن و همراهی مؤدب برای همگان نموده بود.

در برابر امام حسین علیه السلام بدون اجازه سخن نمی گفت و به هنگام راه رفتن، پیش از او حرکت نمی کرد، برترین امر را رضایت امام زمان خویش می دانست و بیشترین همت خود را در این راه صرف می نمود. آنگاه که راهی میدان نبرد شد نیز اذن امام را طلبید و فریاد دادخواهی و مظلومیت برادر را به گوش همگان رسانید تا اتمام حجتی دیگر برای دشمن باشد.

هنگامه ی ظهور برترین ادب و احترام امام حسین علیه السلام، هنگام ورود او به شریعه بود. لحظه ای که دست در آب فرو برد تا کام تشنه ی خود را جرعه ای بنوشاند، ناگاه یاد عطش مولای خود نمود و بی درنگ آب از دست خود فرو ریخت و تشنه از شریعه خارج شد ⁽¹²⁶⁾.

آزادگی و عزت نفس

عباس علیه السلام دین باوری هوشمند بود که در ایام زندگانی خود لحظه ای زیر بار ذلت و خواری نرفت، به مقامات پست و زودگذر دنیا پشت پا زد و برای شیرینی لذت دنیا بندگی حکام اموی و وعده های یوچ آنان را نپذیرفت. او با شوق و اخلاص، جهاد در راه خدا را انتخاب کرد تا بر مرگی آگاهانه و در خدمت امام آزادگان جهان، با عزت نفس و سرفرازی شهید شود و برای همیشه ی تاریخ، درس آزادگی به انسانها دهد ⁽¹²⁷⁾.

او وارسته ای بلند اختر بود که با تحمل سختیها و رنجها آرمان الهی و توحیدی خود را پی گرفت و با عبور از تمام قیود زمینی به مرز رهایی از مادیت و تعلق دست یافت. پرورده ای پویا و پارسایی ربانی گردید و با تعلیم و تربیت مکتب خویش بر بلندای آزادگی جای گرفت. آن حضرت، عزت را از خدا، پیامبر او و مؤمنان می دانست ⁽¹²⁸⁾ و اطاعت از زمامدار عادل و امام زمان خود را برترین افتخار و مرتبه می شمرد. او به خوبی آموخته بود که حاجت خواستن از مردم، عزت را سلب و حیا را نابود می کند و عزت نفس، ثمره ی بی نیازی از آنچه نزد دیگران است خواهد بود. ⁽¹²⁹⁾ از این رو چون دشمن خواست از راههای مختلف او را بفریبد و دنیا را مقابل دیدگانش زینت دهد، با تمام توان رد کرد و دست از یاری امام خویش برنداشت و با این باور به دیدار محبوب خود شتافت.

وفاداری

ای قد و قامت تو معنی قد قامت من ای که الهام عبادت ز وجودت گیرم
مادرم داد به من درس وفاداری را عشق شیرین تو آمیخته شد با شیرم⁽¹³⁰⁾
در فهرست فضایل ابوالفضل علیه السلام، وفاداری چون ستاره ای نورآفرین به چشم می خورد و
نام عباس با صفت وفا همیشه و همه جا همراه بوده است. آنان که در عرصه ی صفات
آسمانی به دنبال «ابرار» و «سعادت پیشگامان» اند این فضیلت را نشانی ارزشمند برای آنان
شمرده⁽¹³¹⁾ و به خوبی با سیره ی دردمندان وفادار آشنا هستند؛ بلند اخترانی که همیشه جام
بلا و رنج می نوشند و هیچ گاه از مهر و وفا به ارزشهای اخلاقی و ملکوتی مکتب خویش
جدا نمی شوند⁽¹³²⁾.

عباس علیه السلام شخصیت نستوهی بود که وفاداری خود را در ابعاد وفای به دین، وفای به امام
زمان و وفای به امت راستین تجلی بخشید. روح پر خروش و قلب شوریده ی او لحظه ای از
دین اسلام غافل نمی شد و برای یاری آن تمام همت خود را صرف می کرد تا کژیها و
نادرستیهای مکتب را زدوده، طراوت و عظمت واقعی برای آن باز آورد.

به سخن حسین علیه السلام که فرمود: «و علی الاسلام السلام» (اثری از اسلام باقی نمی ماند
هنگامی که یزید رهبری آن را عهده دار باشد) اعتقادی قلبی داشت و با بدعتهایی که در دین
بود به شدت مبارزه می کرد.

از سوی دیگر می دانست که حسین فرزند فاطمه و پاره ی تن رسول خداست که در
هنگامه ای سخت، رهبری دین و پیشوایی مسلمین را عهده دار شده است و عهدی محکم و
پیوندی ناگسستنی برای یاری او لازم است و باید در راه دفاع از اهداف مقدس امام مبارزه
ای فراگیر و مردانه کرد. از این رو در راه وفاداری به حسین علیه السلام ذره ای کوتاهی ننمود و

الگویی تمام عیار و وصف ناشدنی در این باره گردید، تا امت محمدی حقیقت دین را باز شناسند و آن را از هر پوسته‌ی ناپسندی جدا بنگرند ⁽¹³³⁾.

امام صادق علیه السلام درباره‌ی وفاداری ابوالفضل علیه السلام می‌فرماید:

شهادت می‌دهم در برابر جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مقام تسلیم بودی... به حجت خدا وفادار ماندی و خیرخواه امام خود بودی ⁽¹³⁴⁾.

و حضرت ولی عصر علیه السلام در سلام خود به عباس علیه السلام چنین می‌فرماید: سلام بر ابوالفضل؛ عباس پسر امیرمؤمنان علیه السلام که جان خود را نثار برادرش کرد... و فدای او شد. ⁽¹³⁵⁾.

صبر و بردباری

فتح الفتوح پیروزی‌ها و کامیابی‌ها صبر است؛ رمزی ملکوتی که چون با ایمان و تقوا عجین شود، جاودانگی و ابدیت به ارمغان می‌آورد. این صفت عرشی در سه بعد تجلی می‌کند و صاحبان خود را به والاترین رتبه‌ی انسانی صعود می‌بخشد: صبر بر مصیبت نخستین جلوه است که همراه خود سپاس خدای سبحان و شکر نعمت‌های پروردگار دارد و صبر بر سختی‌های عبادت مرتبه‌ای دیگر از این مقام است که تلخی‌ها و دشواری‌های اطاعت پروردگار را کاسته و شیرینی و حلاوت به جای آن می‌نشانند و صبر در معصیت و نافرمانی میوه‌ی دیگری از این شجره‌ی طیبه است، تحفه‌ای که به سان سپری فولادین گرفتاری‌ها را می‌زداید و غم و اندوه آدمی را می‌کاهد (136).

آنگاه که نگاهی دیگر در طومار زرین زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌کنیم، شعاع صبر و بردباری را در جای‌جای حیات پر افتخار وی می‌بینیم. او دوران طاقت سوز پدر را دیده بود که می‌فرمود: صبر کردم، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم، و روزهای دشوار امامت امام حسن علیه السلام را لمس کرده بود و با این تجربه‌ی انبوه پای در راه یاری امام حسین علیه السلام گذارد. از این رو صبر را سپری محکم در بلاها گرفت و آوار مصایب و سختیها را با این نیرو از خود دور ساخت، و تا آنجا پیش رفت که درباره اش سروده اند:

عشق، عاشق به وفاداری تو صبر بی تاب ز غمخواری تو
روشنی بخش شب بی سحر است نور فانوس فداکاری تو (137)

آری، عباس از اوان کودکی تا هنگامه‌ی کربلا خویشتن داری و صبر بر بلاها و مصایب را آموخت تا زمان امتحان فرا رسید و در کنار امام و پیشوای خود که صبر او ملایک آسمان را به حیرت افکنده بود، بهترین نمونه‌های شکیبایی و صبوری را از خود نشان داد. دست‌های جدا شده، چشمان به تیر نشسته و زبان معطر به نام و یاد خدا در دشواریها، شاهدهی جاودان

در دفتر زندگانی عباس محسوب می شد. او در راه دفاع از دین و رهبر، لحظه ای غفلت و سستی نکرد و هنگام اندوه و بلا، با یاد لقای خداوند جرعه های تلخ صبر نوشید تا حسینیان عالم، راه عبور از گذر تنگناهای دینداری را فراگیرند و با این پلکان ملکوتی به قله ی قدس و جاودانگی دست یازند.

اخلاص

سخنان رسول خدا ﷺ و گفتار امیرمؤمنان علیؑ، به سان سروش عالم غیب، دگرگونی چشمگیری در اندیشه ی عباس علیؑ ایجاد می کرد. او از

فرهیختگان بسیاری، واژه های بصیرت بخش پیامبر ﷺ را آموخته بود که آن حضرت فرموده است: «ای مردم! همانا کسی که خداوند عزوجل را ملاقات کند در حالی که شهادت به یگانگی خدا و یکتایی او بدهد و مخلصانه، هیچ معبود دیگری همراه او نپذیرد، پروردگار او را داخل بهشت می کند... اگر کسی هیچ یک از صفات والا را نداشته باشد، ولی با اخلاص خداوند را بخواند برای او بهشت است.»⁽¹³⁸⁾

او سال های همراهی با پدر را پر فروغ و تابناک از اخلاص و توحید می دید. از نبرد خندق و دلاوری خدایاورانه با عمرو بن عبدود خبر داشت و یکرنگی و صفای سعادت بخش برادران خود در زندگانی را الگوی برتری می دانست. از این رو بیشترین تلاش خود را در راه کسب اخلاص و نیت پاک به کار می برد، همواره قلبی سالم از بدی ها، اعضایی تسلیم در برابر خداوند داشت و از بلندای وجودش آبخار نیکی ها و خیرات ریزان بود.⁽¹³⁹⁾

عصاره ی اخلاص و خدایاوری در وجود ابوالفضل علیؑ نمایان بود. او شاگردی نمونه و فرمان بری مطیع در کلاس خلوص بود و بدانجا رسید که چشمه های حکمت از قلبش جوشیدن گرفت، امامان و حجت های خداوند زبان به ستایش اخلاص و اعمال او گشودند و او را انسانی وارسته از هواها و هوس ها دانستند؛ کسی که خطاب به نفس خویش فرمان دوری از ترس غیر خدا را داد⁽¹⁴⁰⁾ و در هنگامه ی علقمه، خداوند را شاهد اعمال و نیات خود گرفت و حمایت از دین و امام خود را سرلوحه ی کارهای خود دانست⁽¹⁴¹⁾.

چنین بود که امام صادق علیؑ صحیفه ای روشنی بخش درباره ی این ویژگی عمومی خود گشوده و می فرماید:

«من شهادت می دهم و خدا را گواه می گیرم که تو راه جنگاوران و شهیدان بدر را
پیمودی... و خداوند یادت را در ملاء اعلیٰ بلند ساخت». ⁽¹⁴²⁾.

رأفت و مهربانی

مهربانی، عطف و رحمت از صفات خداوند متعال و انسانهای خدایی است. انبیا و امامان معصوم علیهم السلام رتبه ای برتر از دیگران داشته و فرهیختگان پاک سرشت که خود را رهرو آنان می دانند، توشه های بسیاری از رأفت و مهرورزی دارند، دلسوزان مردم و طبیبان مهربان هستند که ستمدیدگان را یاری و مستمندان را ترحم می کنند و خویشتن را به زحمت و سختی انداخته تا دیگران در آسایش به سر برند.

عباس علیه السلام فرشته خویی رحیم و مهربان بود که توان دیدن لب های خشکیده و صورت های تفتیده کودکان را نداشت و قلبش ملامال از عطف به مظلومان بود. آنجا که رنگ پریده و دستان لرزان و چشمان گریان اطفال را می دید، لحظه ای درنگ نمی کرد و برای سیراب ساختن آنان به سوی شریعه رهسپار می شد. لقب «سقا» صفتی بود که پیش از عاشورا به او داده شده بود، زیرا شجاعت کم نظیر و دلیرمردی چشمگیر او، چندین بار تشنگی از کام زنان و کودکان گرفته و گوارایی آب برای آنان فراهم ساخته بود.

این ویژگی پر بها بود که وی را بر آن داشت خدمت امام رسیده اذن میدان طلبد و در سخن خود، خبر از «تنگی سینه و بیزاری از دنیا» دهد، ⁽¹⁴³⁾ چرا که ناله های کودکان و فریاد العطش اطفال، امان از وی ربوده بود. از این رو امام در جواب برادر خود فرمود: پیش از آن که به میدان روی برای کودکان مقداری آب بیاور. و این انگیزه ی قدسی که برخاسته از قلبی عطف و وجودی مهربان بود، وی را بر آن داشت که به سوی شریعه رود و با هزاران سرباز محافظ نبرد کند و در آخرین لحظات زندگانی که امام حسین علیه السلام را بر بالین خود زیارت کرد، شرمساری خود را از روی اطفال چشم به راه و منتظر بیان کند.

کرامات ابوالفضل

اشاره

- برای بعضی از اولیا، مقربان و بندگان شایسته ی خدا، کارهایی خارق عادت و چشمگیر ثابت شده که «کرامت» نامیده می شود، کرامت همچون معجزه از بندگان برگزیده ی خدا سر زده و به دور از کارهای عادی است، ما برخلاف معجزه برای مبارز طلبی یا تحدی انجام نمی شود، بلکه جدیت در عبادت و بندگی موجب رسیدن به این مقام و دست یابی به «کرامت» خواهد بود. (ر.ک: بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی، ص 353 و 354).

گستره ی عنایات ابوالفضل علیه السلام به منطقه خاص، کیش مشخص و انسان های ویژه ای محدود نمی شود. افراد بسیاری در مناطق مختلف، با باورهای گوناگون، دست نیاز و زبان راز به سوی مقام والای عباس علیه السلام گشوده اند، کرامتی معجزه آسا از آن حضرت دیده اند و به تلافی این مرحمت هر سال بیرق یاد آن دلاور نینوا را برافراشته، صدای «السلام علیک با ابوالفضل العباس» را به گوش دلدادگان و پاک سیرتان رسانده اند. مناسب دیدیم در این مقال، نمونه هایی چند از کرامات بسیار این شخصیت معنوی را ذکر کرده، پرتوی از خورشید وجودش را نمایان کنیم:

سزای قسم دروغ

فصل زمستان بود و شب های سرد آن توان افراد را می گرفت. در یکی از این شب ها سر بر پاشنه ی یکی از درهای حرم مطهر سیدالشهدا علیه السلام گذاشته بودم که پیکر مرد عربی توجه ام را جلب کرد. گویا همه ی استخوانهای بدنش کوفته شده بود، چنان نفس می کشید که صدای آن به طرف دیگر ایوان می رسید. حالی سخت و بدنی ناتوان داشت. به سختی خود را حرکت داد و گفت: «اولاد عمی، اولاد عمی». فرزندان عمویم، فرزندان عمویم! بلند شدم و به طرف او رفتم. شبیه افرادی بود تازه از خواب بیدار شده اند. به چند نفر از جوانان، که اطراف او بودند، گفت: ریسمان بیاورید! گفتند: در این موقع شب ریسمان از کجا بیاوریم؟!

گفت: «عکال» ⁽¹⁴⁴⁾ به پایم بسته، مرا به طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام بکشید. کسانی که به سخنان مرد گوش می دادند، چنان کردند و او را به طرف حرم حضرت عباس علیه السلام کشاندند. چون به صحن حضرت ابوالفضل علیه السلام وارد شدند، مرد بلند شد و مقابل ایوان ایستاد و از حضرت عذرخواهی کرد.

علت این قضیه را جویا شدم. آنان گفتند: این شخص فردی را به دزدی متهم کرده بود. او گفته بود خدمت حضرت عباس علیه السلام می رویم و آنجا قسم می خوریم. این دو به حرم آمدند. متهم قسم خورد و سالم ماند؛ اما وقتی این مرد قسم خورد، یکباره نقش زمین شد و همه دریافتند به دروغ قسم خورده

است. در حالی که تنها نفس می کشید و بدنی بدون حرکت داشت او را به طرف مرقد مطهر سیدالشهدا علیه السلام بردیم تا شفایش را از امام دریافت کنیم. چون به ایوان سیدالشهدا علیه السلام رسیدیم، او را به حال خود گذاشتیم و رفتیم. پس از مدتی، دریافتیم که حضرت علیه السلام او را شفا داده است. چون از چگونگی قضیه پرسید گفت: من ناتوان افتاده بودم. ناگهان شخصی را دیدم که از طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می آید؛ ولی گویا بر زمین راه نمی رود، بلکه

زمین زیر پای او می پیچد. وقتی آن شخص به ایوان رسید، با جلو پای خود به من زد و فرمود: اگر برادرم از خدا بخواهد آسمان را زمین و زمین را آسمان می کند چیزی نیست، تو که ... سپس وارد حرم شد و من شفا یافتم⁽¹⁴⁵⁾.

برخیز و به سر و صورت بزن

عالم والامقام شیخ حسن، که از نوادگان صاحب «جواهر» قدس سره است، از فردی موثق و مورد اعتماد، که شاهد این کرامت حضرت ابوالفضل علیه السلام بوده، چنین نقل می کند: مردی از طایفه ی «براجعه» در خرمشهر به نام «فحیلف» به مرضی درپاهایش دچار شد، درد به تدریج به همه ی پاهایش رخنه کرد و آن را از حرکت انداخت. سه سال بدین ترتیب گذشت. اکثر مردم خرمشهر او را در کوچه و بازار و مجالس امام حسین علیه السلام مشاهده می کردند، در حالی که توان راه رفتن نداشت و هرگاه می نشست، چیزی بر پاهای خود می کشید. شیخ خزعل کعبی در خرمشهر حسینییه ای داشت که، در دهه ی اول محرم، در آن مجلس عزاداری برپا می کرد. رسم عزاداری در این شهر چنان بود که چون نوحه خوان در نوحه ی خود به ذکر شهادت می رسید اهل مجلس برمی خاستند و با لهجه های مختلف به سر و سینه می زدند. فحیلف در این مجلس شرکت می کرد و چون نمی توانست پاهای خود را جمع کند، در زیر منبر می نشست.

در روز هفتم محرم هر سال مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام خوانده می شد و همگی برخاسته، به شیوه ی معمول عزاداری می کردند. در این سال نیز زنان و مردان با شور و شوق بسیاری گرم عزاداری بودند که فحیلف ایستاد و در حالی که به سر و روی خود می زد چنین نوحه خواند:

«منم فحیلف که عباس مرا بر سر پا داشت» چون مردم این کرامت را از حضرت ابوالفضل علیه السلام مشاهده کردند هجوم آورده، او را در آغوش گرفتند و بوسیدند، لباس هایش را برای تبرک پاره پاره کردند و با خود بردند. شیخ خزعل به خدمتکارانش دستور داد که او را از میان مردم خارج کنند و به یکی از اطاق های مجاور ببرند! آن روز شور و شوق مردم در عزاداری بیش از عاشورا شد و فریاد و شیون زن و مرد تمامی شهر را به لرزه درآورد. اشک

از چشمان ریزان بود و صدای یا ابوالفضل کوچه و بازار را پر کرده بود. شیخ خزعزل، هر روز برای حاضران مجلس طعامی تهیه می کرد در آن روز بسیار دیرتر از روزهای قبل موفق به پذیرایی سوگواران شد.

گروهی نزد فحیلف آمدند و چگونگی شفای او را جويا شدند. او گفت:

وقتی مردم به عزاداری حضرت ابوالفضل مشغول بودند، من زیر منبر بودم. در همین حال به خوابی کوتاه رفتم، مردی بلند قامت و خوش سیما را بر اسبی سپید و درشت هیكل در مجلس دیدم. آن مرد به من گفت: ای فحیلف! چرا برای عزای عباس به سر و صورت نمی زنی؟

گفتم: ای آقای من، توانایی ندارم. فرمود: برخیز و به سر و صورت بز. گفتم: مولایم، نمی توانم برخیزم. دو مرتبه فرمود: برخیز و به سر و صورت بز.

گفتم: مولایم، دستت را بده تا برخیزم. فرمود: «من دست ندارم».

گفتم چگونه برخیزم؟ فرمود: رکاب اسب را بگیر و برخیز. پس من رکاب اسب را گرفتم، اسب جهید و مرا از زیر منبر خارج کرد و از من غایب شد. در این لحظه به خود آمدم و دیدم سلامت خود را باز یافته ام. ⁽¹⁴⁶⁾

فرمانده روسی در جنگ جهانی اول

عالم ربانی، حاج محمود زنجانی ماجرای سفر خویش به عراق و برخورد خود را با فرماندهی روسی چنین تعریف می کرد:

چندی از جنگ جهانی اول گذشته بود که پیاده به سوی عراق حرکت کردم. بر آن بودم که به زیارت امام امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان عزیز آن حضرت مشرف شوم. به خانقین وارد شدم و برای اقامه ی نماز به مسجد رفتم. مرد بسیار سفید و چاقی را دیدم که مشغول نماز است و همچون شیعیان نماز می خواند. تعجب کردم. از آنجا که می دانستم او اهل شمال روسیه است، به چگونگی نماز خواندنش حساس شدم.

س از نماز جلو رفتم، سلام کردم و از وطن، اسلام و ایمانش سؤال کردم. گفت: من اهل لنینگراد هستم. در جنگ بین المللی فرمانده دو هزار سرباز روسی بودم و مأموریت داشتم کربلا را اشغال کنم. در یکی از شب ها، که در خارج کربلا اردو زده و منتظر دستور حمله بودم، شخص بزرگواری را در خواب دیدم که حالتی روحانی و معنوی داشت. او به زبان روسی با من حرف زد و گفت: دولت روس در این جبهه شکست خورده، فردا این خبر منتشر می شود و تمامی سربازان روسی در عراق به دست نیروهای مسلمان کشته می شوند. حیف است که تو کشته شوی، مسلمان شو تا تو را نجات دهم.

گفتم: شما کیستید که در اخلاق، زیبایی و شجاعت مانند شما ندیده ام؟ فرمود: من ابوالفضل العباس هستم که مسلمانان به من قسم می خورند. شیفته ی سخنان او شدم، عشق بسیاری به وی پیدا کردم و با تلقین آن بزرگوار اسلام آوردم. او به من فرمود: برخیز و از بین نیروهای اردو خارج شو. گفتم: به کجا روم، من جایی ندارم. فرمود: در نزدیکی خیمه ی تو اسبی هست، سوار آن شو. تو را به شهر پدرم، نجف اشرف، می برد. در آنجا نزد وکیل من، سید ابوالحسن اصفهانی برو.

گفتم: ده نفر سرباز مراقب و محافظ من هستند، چگونه از بین آنها بیرون روم. پاسخ داد: آنان مست و بی توجه افتاده اند و حرکات تو را نمی فهمند. ناگهان از خواب بیدار شدم. خیمه ی خود را معطر و پر نور دیدم. با شتاب بسیار لباس پوشیدم و بیرون رفتم. دیدم تمامی محافظان مست بر زمین افتاده اند. مقداری دور شدم، اسبی آماده دیدم. سوار بر آن شده، پس از چند ساعت به شهری وارد شدم، از کوچه ها گذشتم و به خانه ای رسیدم. نمی دانستم چه می کنم که ناگهان در خانه باز شد و سیدی پیر و نورانی از منزل بیرون آمد. همراه او شیخی بود که با زبان روسی سخن می گفت. به من تعارف کردند و مرا به خانه بردند. به شیخ گفتم: آقا کیست؟ گفت: همان کسی است که حضرت عباس علیه السلام شما را نزد ایشان فرستاده است. مجدداً به دست آن شخص اسلام آوردم و توسط شیخ احکام اسلام را آموختم. فردای آن روز خبر شکست دولت بلشویک روس به گوش عرب ها رسید، تمامی سربازان روسی به دست آنان نابود شدند و کسی غیر از من زنده نماند. وقتی سخن فرمانده ی روسی بدینجا رسید، به او گفتم: اینجا چه می کنی؟ جواب داد: هوای نجف گرم و طاقت فرساست، آیت الله اصفهانی در تابستان مرا به اینجا می فرستند تا در هوای نسبتاً خنک آن زندگی کنم، در دیگر فصول در نجف هستم و با خرج این مرجع بزرگ روزگار می گذرانم ⁽¹⁴⁷⁾.

پشیمانی بعد از پریشانی و...

علامه ی جلیل، شیخ عبدالرحیم تستری، که افتخار شاگردی شیخ انصاری را داشته است، ماجرای زندگانی خود و چگونگی کرامت حضرت ابوالفضل علیه السلام را چنین بیان می کند:

مرقد امام حسین علیه السلام را زیارت کردم و راهی حرم حضرت عباس علیه السلام شدم. لحظاتی در حرمش بودم که عربی وارد شد و پسر بچه ی فلجی را نزد ضریح برد، پایش را به ضریح بست و به توسل و تضرع پرداخت. مدتی نگذشته بود که پسر بچه برخاست و در حالی که اثری از فلج در پاهایش نبود، فریاد برآورد: عباس مرا شفا داد. مردم در اطراف او حلقه زدند و لباسش را برای تبرک پاره کردند.

چون این حادثه را دیدم، به طرف ضریح رفتم و با ناراحتی به حضرت ابوالفضل علیه السلام گفتم: افرادی که به مقام شما معرفت ندارند و از شأن شما بی خبرند، حاجات خود را می گیرند. اما من با این علم و معرفت و ادب که به شما دارم، ناامید و مأیوس برگردم! اکنون که چنین است، هیچگاه به زیارتت نخواهم آمد! پس از مدتی، از سخنان تند خود پشیمان شدم و از خداوند متعال طلب بخشش کردم.

وقتی به نجف اشرف بازگشتم، شیخ مرتضی انصاری قدس سره نزد آمد، دو کیسه به من داد و گفت: این است آنچه از ابوالفضل علیه السلام خواستی، خانه ای بخر و به زیارت خانه ی خدا مشرف شو، و من همین دو حاجت را از حضرت ابوالفضل علیه السلام خواسته بودم ⁽¹⁴⁸⁾.

فرزندان ابوالفضل

اشاره

پیوند خجسته و ازدواج مبارک عباس علیه السلام، موجب تولد فرزندی شایسته و پر فضیلت شد که هر یک نمونه ای از صفات برجسته ی پدر بودند. برخی شهره در شهامت و شجاعت گشته، تعدادی از آنان عالمان راستین و چهره های چشمگیر در عرصه ی معارف اهل بیت علیهم السلام شده و بعضی مروجان شایسته ای برای اسلام ناب محمدی بودند. ⁽¹⁴⁹⁾

به نوشته ی پاره ای از محققان، دو دختر و پنج پسر به بدین نامها از عباس علیه السلام باقی مانده است: عبیدالله انسانی شایسته و ارجمند که عالمان نسب شناس و مورخان اندیشمند با عبارات پر ارزش خود شخصیت وی را ستوده و او را سرآمد معاصران دانسته اند. عبیدالله همراه مادر خود «لبابه» از کربلا به مدینه بازگشت و پس از چندی مدارج کمال و قله های ترقی را یکی پس از دیگری طی کرد و عالمی نامدار و شایسته شد. وی از صورتی زیبا و صفاتی ملکوتی بهره مند بود و همواره در سختی ها و مشکلات پناه مردم محسوب می شد. یار و همراه ستمدیدگان و غمخوار مظلومان بود و در مصایب و دشواریها، فریادرسی مهربان برای آنان بود. وی صاحب فرزندان و نوادگانی با عظمت شد که همگی در شمار عالمان برجسته ی شیعه و مروجان نامدار اسلام جای گرفتند.

دیری نپایید که عبیدالله و فرزندان چنان جایگاهی در جامعه یافتند که در بزعه، مصر، طهریه، قم، شیراز، ارجان (بهبهان)، یمن، حزان، مغرب اقصی و دمیاط، داوری و رهبری مسلمانان را عهده دار شدند. مرجع قضاوت مردم و محل اطمینان و پناه آنان شده و از مهر و محبت بسیاری بهره مند شدند. ⁽¹⁵⁰⁾

عبیدالله از افتخار دیگری نیز بهره داشت. وی داماد امام حسن علیه السلام بود و نزد امام سجاد، ارزش وافری داشت، به طوری که وقتی نگاه آن حضرت بر سیمای عبیدالله می نشست،

مرواریدهای اشک بر چهره ی امام نمایان می شد و با حزنی جانسوز و دردافروز می فرمود: «مقام و عظمت پدر او را در واقعه ی عاشورا به یاد می آورم و نمی توانم اختیار خود را نگهدارم». (151).

محمد

سلاله ی قدسی و فرزند شایسته ی حضرت ابوالفضل علیه السلام که شکوفایی وجود او در کربلا نمایان شد و شجاعت و شهامتش چشمان بسیاری را به خیره واداشت. بیش از پانزده بهار از عمر عزیزش نگذشته بود که همراه پدر، در رکاب عموی عزیز، نبردی مخلصانه نمود و سرانجام شهد شیرین شهادت نوشید (152).

فضل

ثمری دیگر از طوبای برکات ابوالفضل علیه السلام که دوران زندگانی خود را با نور دانش و معرفت روشنی بخشید و انبوه بی شماری را از زمزم هدایت بهره مند ساخت. برخی بر این باورند که کنیه ی ابوالفضل علیه السلام به خاطر وجود چنین فرزند فرزانه ای بوده است. نام این شخصیت ارزشمند در بسیاری از آثار شیعی به چشم می خورد (153).

قاسم

پاره ای از منابع تاریخی وی را فرزندی دیگر برای ابوالفضل علیه السلام شمرده اند (154).

حسن

فرزندی دیگر از فرزندان عباس علیه السلام است که برخی مورخان نام وی را در کتب تاریخی ذکر کرده اند. (155).

نوادگان عباس

ژرف اندیشان و نسب شناسان معتقدند که در میان فرزندان ابوالفضل علیه السلام، عبیدالله استمرار بخش نسل عباس شد ⁽¹⁵⁶⁾ و فرزندان و نوادگان عبیدالله نام و یاد عباس را در خاطره ها زنده می کردند ⁽¹⁵⁷⁾.

سال 155 قمری مشعل پر فروغ وجود عبیدالله خاموش شد. یگانه فرزند دلبنش «حسن» شصت و نه سال زیست و پنج یادگار به نام های فضل، حمزه، ابراهیم، عباس و عبیدالله از خود باقی گذارد. فرزندان حسن در آسمان ادب و فضیلت ستارگانی درخشان به شمار می آیند.

«فضل» صاحب سخنی فصیح و خوش بیان بود که در عرصه تقوا و پاکدامنی فروغی خیره کننده از خود نشان داد. این دلاور مؤمن، که همواره مورد احترام خلفا بود، به «ابن الهاشمیه» شهرت داشت. جعفر، عباس، اکبر و محمد فرزندان وی بودند که هر یک گل واژه ای معطر از گلستان دانش و بینش شده، در گستره ی هستی مقامی والا یافتند ⁽¹⁵⁸⁾ و از فرزندان صاحب فضل و ادب بهره مند شدند. «ابوالعباس فضل» یکی از این فرزندان بود. او شخصیتی برجسته داشت و شاعری توانا شمرده می شد، بازماندگانش در قم و طبرستان پراکنده شدند.

«حمزه» فرزند دیگر حسن، سیمایی نورانی داشت و شبیه جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. مأمون به خط خود برایش چنین نوشت: به حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام هزار درهم، به سبب شباهتش به جدش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، عطا می شود.

«ابراهیم» فرزند دیگر حسن، به «جردقه» شهرت داشت و در ردیف فقیهان، ادیبان و زاهدان بود. فرزندش علی، سخاوتی علوی داشت و صاحب مقام و شرافتی درخور و شایسته

شد. او نوزده فرزند از خود به یادگار گذارد که برخی از آنان در شمار محققان و مؤلفان علوم اسلامی جای داشته، در ابواب گوناگون فقه آثاری گرانبها پدید آوردند. ⁽¹⁵⁹⁾

«عباس» دیگر فرزند حسن بن عبیدالله بن عباس علیه السلام، دلاوری بی مانند بود. چنان مشهور است که در جرأت، صراحت لهجه و تندگویی مثل او در بنی هاشم دیده نشده است. عباس در فصاحت بیان و شعر از بزرگان قمر بنی هاشم شمرده می شد، به خاطر فضایل بسیار و کمالات فراوانش مورد احترام خلفا بود و هارون او را به کنیه می خواند. ⁽¹⁶⁰⁾

«عبیدالله» که افتخار فرزندی حسن بن عبیدالله بن عباس علیه السلام را داشت، از هیبت و شکوهی خاص بهره می برد و در دوران مأمون در سال 204 قمری امارت مکه و مدینه و قضاوت آن دو شهر را به عهده داشت. ⁽¹⁶¹⁾

احترام ارادتمندان به نوادگان

با نگاهی گذرا به زندگی نوادگان حضرت ابوالفضل علیه السلام درمی یابیم که تمامی نسل باقی مانده از آن ماهتاب، صفاتی الهی داشتند و مردمی فرهیخته شمرده می شدند. آنها فقیه، محدث، نسب شناس، امیر و ادیب بودند و به حق وارث ویژگیهای پدر و جد بزرگوارشان به شمار می آمدند.

اکنون که به پایان این فصل نزدیک می شویم، سزاوار است که با یاد دو شخصیت بزرگوار به نامهای «سید حمزه» و «سید محمد» بر معنویت این دفتر بیفزاییم. سید حمزه، گلی از گلستان بنی هاشم محسوب می شد و «ابوی علی» شهرت داشت. بارگاه پر عظمت وی اکنون در مدحیه ی - نزدیکی حله - آغوش پر عطوفت برای زائرین باز کرده است.

سید حمزه از راویان و عالمان علوم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. افواج عالمان و اندیشمندان به محضر درس وی حاضر می شدند و پنهان و آشکار از آثار علمی او بهره می بردند. برخی از محققان این دانشمند سترگ را از «راویان با نبوغ قرن چهارم» و عالمان زمان غیبت صغری شمرده اند. (162)

از دیگر نوادگان ابوالفضل علیه السلام که همچون پدر و جد خویش شهد شهادت نوشید و مظلومانه و غریبانه به دیدار خداوند شتافت، «ابوالعباس محمد» است؛ دری درخشان از خاندان بنی هاشم که در سال 342 قمری به دست مأموران بنی عباس، به شهادت رسید. این شخصیت والا مقام، مدتی در اصفهان به سر برد و در دوران خفقان، که مزدوران عباسی ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام را از دم تیغ می گذراندند، به طور ناشناس در مغازه ی آهنگری، به کار و فعالیت پرداخت. سیمای نورانی، صفات نیک و رفتار متین و بزرگوارانه ی وی موجب تردید و بدگمانی برخی افراد شد.

چون نسب ارجمند علوی اش آشکار شد، ناگزیر شتابان به سوی «خوراسگان» در پنج کیلومتری شرق اصفهان گریخت. دشمنان اهل بیت علیهم السلام که دلی پر کینه از فرزندان بنی هاشم داشتند، به تعقیب وی پرداختند، او را دستگیر کرده، فردای آن روز به شهادت رساندند.

شیعیان شیفته و شیدادلان فرهیخته، ابوالعباس محمد را با احترام شایانی دفن کردند و بر مزار وی گنبدی بنا نمودند. در سال 920 قمری، نیکوکاران خیراندیش همت کرده، با شوقی افزون به توسعه ی بارگاه آن سید مظلوم پرداختند. سال 1383 قمری، طلیعه ای طلایی در خوراسگان رخ نمود و رادمردان کوشا ساختمانی وسیع و با عظمت بر مزار ابوالعباس پی نهادند؛ با تلاش خستگی ناپذیر سی ساله، گنبد و بارگاهی رفیع و چشم نواز بر تربت ابوالعباس محمد ساخته شد و مرقد آن شهید والاگوهر، به سان نگینی نورافشان، زینت بخش اصفهان گردید ⁽¹⁶³⁾.

اکنون بسیاری از عالمان پارسا، اندیشمندان سعادت‌مند و مؤمنان و صالحان علاقه مند به اهل بیت علیهم السلام در جوار مرقد پر نور امامزاده ی ابوالعباس محمد آرمیده اند و انبوه مردم پاک سرشت و خردمند، پروانه وار بر گرد تربت آن انسان آسمانی به عبادت می پردازند و زیارت این شخصیت ملکوتی را ارمغانی ارزشمند برای زندگانی و توشه ای تابناک برای حیات جاودان خود می شمردند، دست دعا و چشم امید بر ضریح پر نور و شکوهمند وی دارند، در آغوش شوق و امید خود، نزول اجابت می گیرند و شادمان و خرسند از محضرش بازمی گردند.

در آینه ی آفتاب

اشاره

حضرت بقیة الله ارواحنا فداء:

«السلام على العباس بن امير المؤمنين المواسي اخاه بنفسه الاخذ لغده من امسه، الفادی له الواقی»⁽¹⁶⁴⁾. سلام بر عباس فرزند امیرمؤمنان، که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم کرد، دنیایش را برای تحصیل آخرت صرف کرد و جانش را برای حفظ برادرش فدا کرد. آفتاب آمد دلیل آفتاب گفتار معصومان علیهم السلام سرآمد سخن انسانهاست. عبارات زرین شخصیت های سترگی که از تابش دانش الهی بهره برده اند، از هر افراط و تفریطی پیراسته است و حقیقت را چنان که باید می نمایاند.

سخنان این قدسیان معصوم پیرامون شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام گستره ای وسیع در برابر دیدگان انسان می گشاید و آدمی را به بلندای عظمت آن سردار دلاور رهنمون می سازد. این فصل نورانی را با آفتاب سخن زهرای مرضیه علیها السلام آغاز می کنیم تا آفتابی، دلیل بر آفتاب شخصیت او باشد:

در نگاه حضرت زهرا

پیامبر اکرم ﷺ روز قیامت علی علیه السلام را طلبیده، می فرماید: نزد فاطمه برو و به او بگو تا آنچه برای شفاعت - گناهکاران - در این روز بزرگ فراهم ساخته، حاضر کند. امیرمؤمنان نزد حضرت زهرا علیها السلام آمده، می فرماید: ای فاطمه، برای چنین روزی چه ذخیره ای، جهت شفاعت، آماده کرده ای؟

آن پاک بانوی والا مقام در جواب علی علیه السلام می فرماید: «یا امیرالمؤمنین، کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابی العباس»⁽¹⁶⁵⁾. ای امیرمؤمنان، دو دست بریده ی پسر عباس برای مقام شفاعت من کافی است. برخی از اندیشمندان شیفته، درباره ی مقام ابوالفضل نزد حضرت زهرا علیها السلام چنین گفته اند:

یکی از دلباختگان فرزند فاطمه علیها السلام هر روز، در سه وقت، به زیارت سید الشهداء علیها السلام می رفت و در حرم امام حسین علیه السلام به مرقد مطهر آن حضرت عرض ارادت می کرد، اما کمتر به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام موفق می شد و گاهی پس از بیست روز به حرم ملکوتی عباس علیه السلام می رفت. شبی در عالم رؤیا دخت رسول الله ﷺ را دید و به آن بانو سلام کرد، اما با تعجب بسیار متوجه شد که بی بی روی گردانید و به او اعتنا نکرد!

به آن حضرت گفت: پدرم و مادرم فدای شما باد، آیا خطایی از من سر زده که بی اعتنا هستید؟! فاطمه ی زهرا علیها السلام فرمود: به خاطر کوتاهی در زیارت فرزندم! مرد با حیرت فراوان گفت: من هر روز سه بار به حرم فرزند شما می روم و امام حسین علیه السلام را زیارت می کنم. حضرت فرمود: تو فرزندم حسین را زیارت می کنی، ولی به زیارت پسر عباس نمی روی.

(166)

صحیفه ای از کلام امام سجاد

روزی نگاه مهرآفرین حضرت سجاد علیه السلام به عبیدالله، فرزند حضرت ابوالفضل علیه السلام، افتاد. اشک غم از چشمان مبارک امام علیه السلام جاری شد و فرمود:

...خداوند عمویم عباس بن علی را رحمت کند؛ به تحقیق که ایثار و جانبازی کرد، جنگ نمایانی نمود و خود را فدای برادرش ساخت تا اینکه دستانش قطع شد. خداوند در برابر این فداکاری - به سان عمویش جعفر طیار - دو بال به او عنایت کرد تا به یاری آنها همراه ملائکه در بهشت پرواز کند.

همانا عباس نزد خداوند تبارک و تعالی مقامی دارد که جمیع شهدا، در روز قیامت، بر او غبطه ⁽¹⁶⁷⁾ می خورند و رسیدن به آن مقام را آرزو می کنند ⁽¹⁶⁸⁾.

امام سجاد علیه السلام، که در صحنه های مختلف، شهامت و جانبازی عمویش را نظاره کرده است، در این بخش از سخن خویش رحمت خداوند را برای عمویش آرزو می کند و به مقام والای وی در جهان دیگر اشاره می کند؛ مقامی که همه ی شهیدان آن را آرزو می کنند.

جایگاه کم نظیر عباس علیه السلام در آخرت، حضرت را بر آن داشت تا پس از حضور در کربلا خود دفن پدر عزیزش امام حسین علیه السلام و عموی فداکارش عباس علیه السلام را بر عهده گیرد. آن بزرگوار در پاسخ بنی اسد، که از یاری وی در خاکسپاری این دو جسد مطهر سخن به میان آوردند، فرمود: با من هستند کسانی که یاری ام دهند. این در حالی است که بدن «امام» را تنها باید امام غسل دهد و دفن کند. آری آن سخنان آسمانی امام سجاد علیه السلام و این برخورد ملکوتی حضرت با پیکر عموی خویش مقام والای ابوالفضل علیه السلام را نشان می دهد. ⁽¹⁶⁹⁾

سپیده ی سخن امام صادق

امام صادق علیه السلام، که عظمت جهان افروز مقامش بسیاری از کورباطنان را وادار به تسلیم کرده است، شخصیت عباس علیه السلام را از زاویه ای دقیق بررسی کرده، صفات برجسته ی عمویش را به طور گسترده بیان می فرماید. سخنان آن حضرت را می توان به سه بخش تقسیم کرد:

الف) صفات بیست گانه ی ابوالفضل علیه السلام با عبارات مختلف؛

ب) درود و سلام امام به مقام پرابهت عباس علیه السلام؛

ج) لعن و نفرین به دشمنان ابوالفضل علیه السلام و تجاوزگران به حریم شخصیت او.

اینک بخش اول کتاب معرفت امام صادق علیه السلام را می گشاییم و از زبان خلیفه ی خدا در زمین و امام به حق ناطق، صفات ارزشمند عباس علیه السلام را درمی یابیم. آن بزرگوار فرمود:

عموی ما عباس بن علی علیه السلام چنین صفاتی داشت؛

1- بصیرت نافذ،

2- بینش عظیم،

3- ایمان بسیار و شدید،

4- جهاد در محضر امام حسین علیه السلام،

5- جانبازی و ایثار،

6- شهادت در راه امام خود، ⁽¹⁷⁰⁾.

امام صادق علیه السلام در ادامه ی زیارت ابوالفضل علیه السلام بخشی دیگر از خصوصیات برجسته ی علمدار کربلا را، با عبارت «شهادت می دهم»، برمی شمارد و می فرماید: شهادت می دهم که تو:

7- (در برابر جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مقام تسلیم بودی،

8- امام حسین علیه السلام را تصدیق کردی،

9- به حجت خدا وفادار ماندی،

10- خیرخواه امام خود بودی. ⁽¹⁷¹⁾

امام ششم علیه السلام سپس عباس علیه السلام را چون جنگاوران و شهدای بدر خوانده، می فرماید:

11- من شهادت می دهم و خدا را نیز گواه می گیرم که تو راه جنگاوران و شهدای بدر را

پیمودی. ⁽¹⁷²⁾

آنگاه امام علیه السلام از میزان تلاش ابوالفضل علیه السلام در راه خشنودی خداوند پرده برمی دارد و

می فرماید:

12- شهادت می دهم که تو در خیرخواهی تا آخرین حد تلاش کردی و آنچه در توان

داستی به انجام رساندی.

حضرت صادق علیه السلام در پایان این فصل از زیارت، به تبیین جایگاه والای عباس علیه السلام می

پردازد و می فرماید که، در برابر این فداکاری ها، خداوند بزرگ:

13- تو را در جمع شهدا قرار داد،

14- روانت را با ارواح نیکبختان همنشین ساخت،

15- وسیع ترین منزل بهستی و برترین غرفه ی فردوس را به تو عطا کرد،

16- یادت را در ملاً اعلی بلند ساخت.

ششمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زیارت نیمه ی رجب نیز خطاب به شهیدان والا و

عموی بزرگوارش می فرماید:

17- ای «هدایت یافتگان»!

18- ای «پاکان از هر پلیدی»!

19- ... شما پاک و طیب هستید و زمینی که در آن دفن گشتید پاک و طیب شده است ⁽¹⁷³⁾.

امام صادق علیه السلام در فصلی دیگر از سخنانش به عظمت مقام ابوالفضل علیه السلام درود می فرستد و می فرماید:

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و سلام پیامبران مرسل و بندگان شایسته ی الهی و سلام همه ی شهدا و صدیقان، سلام های پاک و طیب در صبحگاهان و شامگاهان، بر تو باد ای فرزند امیرالمؤمنین (174).

در بخشی دیگر از سخنان حضرت صادق علیه السلام، شاهد نفرین بر دشمنان بی شرم عباس علیه السلام هستیم که با عبارات مختلف بیان می شود: خدا لعنت کند آن را که حق تو را شناخت و حرمت تو را پاس نداشت.

... خدا لعنت کند کسی را که حق تو را نشناسد و مقام تو را سبک بشمارد.

... خداوند لعنت کند مردمی را که حرامهای الهی را در شأن تو حلال شمردند و با کشتن تو

حرمت اسلام را زیر پا نهادند. (175).

آفتاب کلام حضرت بقیة الله

سخنان آسمانی معصومان را با دروازه های یگانه دردانه ی الهی حضرت مهدی علیه السلام ختم می کنیم. امام عزیزی که در زیارت ناحیه، خطاب به عموی شهید خود حضرت ابوالفضل علیه السلام می فرماید: (176).

سلام بر ابوالفضل عباس، پور امیرمؤمنان علیه السلام کسی که: جان خود را نثار برادرش کرد، دنیا را وسیله ی آخرت خود قرار داد، فدای برادرش شد، نگهبان بود و سعی بسیار کرد تا آب را به لب تشنگان برساند، دو دستش در جهاد فی سبیل الله قطع شد، خداوند قاتلان او یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند. (177)

آری، ماهتاب وجود ابوالفضل علیه السلام و آفتاب نگاه امامان معصوم علیهم السلام چنان ثمر آفرینی کرده که صدها سال است قلوب شیعیان و شیفتگان در سراسر عالم به سوی نام و یاد و صحن و سرای عباس پر می کشد.

از کودکان خردسال تا انسان های کهنسال نام ابوالفضل، عباس و قمر بنی هاشم را ذخیره ی صداقت سخنان خود و پشتوانه ی صحت اعمال خویش می دانند (178) و با قسم به نام فرزند ام البنین، خویشان را از گرداب ابهام و تردید دیگران خلاصی می بخشند. آنان جانها، اموال، فرزندان و زنان خاندان خود را در پرتو این اسم مبارک و مقدس ایمن می دانند، بر این باور الهی روزها و هفته های خود را می گذرانند و لب به سپاس خدای سبحان می گشایند. از این رو دشمنان آگاه جرأت، برابری و مبارزه با چنین باوره های پاک و آسمانی را در خود نمی یابند و پلید پیکران ناآگاه نیز تن به ذلت و خواری داده، شکست حقیرانه را برمی گزینند.

مرثیه ی مهتاب

اشاره

ام البنین؛ مادر ابوالفضل علیه السلام:

لا تدعونی ویک ام البنین	تذکرینی بلیوث العرین (179)
مخوان جاننا دگر ام البنینم	که من با محنت دنیا قرینم
مرا ام البنین گفتند چون من	پسرها داشتتم زان شاه دینم
ولی امروز بی بال و پر هستم	نه فرزندان نه سلطان مبینم
مرا ام البنین هر کس که خواند	کنم ییاد از بنین نازنینم
به خاطر آورم آن مه جبینان	زنم سیلی به رخسار و جبینم
به نام عبدالله و عثمان جعفر	دگر عباس آن در تمینم

طوفان احساس عاشقان

سروده های پرشور و احساسات مقدس، به سان طوفانی است که آتش حماسه های سرخ را در گذر زمانها و ایام برافروخته و چشمگیر می دارد، عظمت حوادث را جلوه گر ساخته، آثار آسمانی آن را بهتر و بیشتر نمایان می سازد و حماسه های سپید سیرتان سرخ صورت را برای همیشه پر فروغ و تابناک نگاه می دارد با نگاهی به گذشته درمی یابیم که نگاه ژرف امامان معصوم علیهم السلام، از نگاه دیگران گسترده تر است و وسعتی به پهنای آفرینش دارد.

همای همت آن بزرگان بر آن بود که شعور نهفته در وجود شیعیان شیفته را با شعار جهان افروز آمیخته سازند تا کودکان خردسال و انسانهای کهنسال از این اقیانوس بی کران جرعه های معرفت بنوشند و بیرق این حماسه های فرهنگ آفرین را به فردا و فرداییان بسپارند. از این رو گاهی با دعا و زمانی با تشویق زبان به ستایش این سروده ها می گشادند، هر جا ضروری می نمود با صله ای ارزشمند این احساسات پاک را ارج می نهادند. و هنگامی که لازم می دیدند از پاداش الهی شعرهای پاک مداحان اهل بیت چنین یاد می کردند: هر کس درباره ی ما یک بیت شعر سراید، خداوند خانه ای در بهشت برای او فراهم می کند.

هیچ مؤمنی برای ما شعری نمی گوید مگر آن که خداوند در بهشت شهری برای او بنا می کند که هفت برابر دنیا گسترش دارد و همه ی فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل در آن به دیدارش می آیند. ای کمیت، تا وقتی درباره ی ما شعر می سرایی مؤید به روح القدس خواهی بود. (180)

مرثیه ی مهتاب

اینک که آخرین فصل این دفتر را مرور می کنیم، با هم نگاهی به جریده های پرشور انسانهای پاک سرشت می کنیم و از سروده های آسمانی آنان جرعه های شعر و شعور برمی گیریم. اجازه دهید پیش از دیگران، از اشعار جانسوز مادر داغدار عباس، که شعرهایی از اعماق تفتیده ی وجودش بر زبان جاری ساخته، استفاده کنیم؛ با هم دل را به حسینه ی عبارات او روانه سازیم و از اشعار وی در قبرستان بقیع فیض گیریم: ام البنین

لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین⁽¹⁸¹⁾
دیگر مرا ام البنین نخوانید که مرا به یاد شیران بیشه می اندازید.

من پسرانی داشتم که به نام آنها مرا «ام البنین» می خواندند، اما دیگر فرزندی ندارم. چهار نفر چون کرکسان کوهسار بودند که در خون غلتیدند و رگ حیاتشان قطع شد. بر سر بدن آنان نیزه ها به هم زده شد و همه ی آنها از ضربه ی نیزه به زمین افتادند. ای کاش می دانستم آیا اینکه گفته اند دست راست عباس قطع شد، درست است؟⁽¹⁸²⁾

ام البنین گاه از سوز این ماتم رو به عاشوراییان کرده، همراه با اشکی ریزان و دلی پریشان چنین می خواند:⁽¹⁸³⁾ ای کسی که دیدی عباس بر گله های گوسفند (یا بر گروهی از اراذل و اوباش) حمله می کرد و فرزندان حیدر همه چون شیران یالدار دنبال او بودند. به من خبر رسید که ضربت به سر فرزندم فرود آمد، در حالی که دست نداشت. وای بر من که سر پسر من از ضربت عمود پیچیده شد.

اگر شمشیر در دست تو بود، کسی نمی توانست به آن نزدیک شود.⁽¹⁸⁴⁾

فضل بن حسن (از نوادگان ابوالفضل)

فضل شاعری شیرین سخن است که نیای عزیز خود را با اشعاری بلند و عظمت آفرین یاد کرده و حماسه های جاودان او را به زبان شعر ترسیم کرده است. سروده های او چنان در احساسات پاک، اثر نهاده که بخشی از آن شهرتی چشمگیر یافته اند. گویا قلب آتشین و جان سوخته ی او در واژه های ابیاتش شور و حرارت بر پا کرده است. با هم برخی از آن اشعار را می خوانیم:

احق الناس ان یبکی علیہ فتی ابکی الحسین بکربلاء (185)
سزاوارترین مردم برای گریستن در حق او رادمردی است که حسین علیه السلام را در کربلا به گریستن وا داشت.

برادر، و فرزند پدرش علی، ابوالفضل آغشته به خون،
آن که در همه حال حق برادری را چنان به جا آورد که نمی توان او را ستایش کرد و در عین تشنگی برادر خود را مقدم داشت.

علامه حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)

معرفت این عالم فرزانه و شور و شوق جاودانه ی این اندیشمند فرهیخته، او را بر آن داشته که با ژرف نگری زیبا فرزندان شهید ام البنین را به چهار رکن استوار کعبه تشبیه کرده و با سفر به چشمه ی خورشید، حرارت سوزنده ی آن را بدین داغ جانسوز تشبیه کند. برگزیده ای از این اشعار عرشی بدین گونه است:

چشمه ی خور در فلک چهارمین	سـوخت ز داغ دل ام البنین
آه دل پرده نشین حیا	برده دل از عیسی گردون نشین
دامنش از لخت جگر لاله زار	خون دل و دیده روان ز آستین
مرغ دلش زار چو مرغ هزار	داده ز کف چار جوان گزین
اربعه مثل نسور الربی (186)	سدره نشین از غمشان آتشین
کعبه ی توحید از آن چهار تن	یافت ز هر ناحیه رکنی رکن
قائمه ی عرش از ایشان به پای	قاعده ی عدل از آنها متین
یاد ابوالفضل که سر حلقه بود	بود در آن حلقه ی ماتم نگین
اشک فشان سوخته جان همچو شمع	با غم آن شاهد زیبا قرین
نالیه و فریاد جهانسوز او	لرزه درافکنده به عرش برین
کای قد و بالای دل آرای تو	در چمن ناز بسی نازنین
تیر کمانخانه ی بیاد زد	دیده ی حق بین تو را در کمین
چهار جوان بود مرا دل فروز	والیوم اصبحت و لا من بنین (187)
نام جوان مادر گیتی مبر	تذکرینی بلیوث العرین (188)
چون که دگر نیست جوانی مرا	لا تدعونی ویک ام البنین (189)

حبیب چاچیان (حسان)

احسان و لطف خداوند و نگاه ولایت آفرین علامه ی امینی - رحمة الله علیه - شهد شیرین عشق خاندان رسالت و ولایت را در وجود این شاعر پرشور نمایان ساخته است. او درباره ی شخصیت حضرت ابوالفضل چنین سروده است:

کربلا کعبه ی عشق است و من اندر احرام	شد درین قبله ی عشاق، دو تا تقصیرم
دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد	چشم من داد از آن آب روان تصویرم
باید این دیده و این دست دهم قربانی	تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم
زین جهت دست به پای تو فشاندم بر خاک	تا کنم دیده خدا، چشم به راه تیرم ⁽¹⁹¹⁾

سید محمد علی ریاضی

ای حرمت قبله ی حاجات ما
تاج شهیدان همه عالمی
ماه کجا، روی دل آرای تو
ماه درخشنده تر از آفتاب
همقدم قافله سالار عشق
سرور و سالار سپاه حسین
عم امام و اخ و ابن امام
ای علم کفر نگون ساخته
مکتب تو مکتب عشق و وفاست
مکتب جانبازی و سربازی است
شمع شد و آب شد و سوخته
دست تو شد دست شه لافتی
چهار امامی که تو را دیده اند
چشم خداوند چو دست تو دید
حضرت سجاد هم آن است پاک
مدح تو این بس که شه ملک و جان
گفت به تو گوهر والانژاد
یاد تو تسبیح و مناجات ما
دست علی ماه بنی هاشمی
سرو کجا قامت رعنا ی تو
مشرق تو جان و تن بو تراب
ساقی عشاق و علمدار عشق
داده سر و دست به راه حسین
حضرت عباس علیه السلام
پرچم اسلام برافراخته
درس الفبای تو صدق و صفاست
بی سری آنگاه سرافرازی است
روح ادب را ادب آموخته
خط تو شد خط امان خدا
دست علم گیر تو بوسیده اند
بوسه زد و اشک ز چشمش چکید
بوسه زد و کرد نهان زیر خاک
شاه شهیدان و امام زمان
جان برادر به فدای تو باد ⁽¹⁹²⁾

علی موسوی گرمارودی

ابوالفضائل

ای سرو بلند باغ ایمان
دستی که ز خویش وانهادی
آن، شاخ درخت با وفایی است
رفتی که به کشتگان دهی آب
آن آب ز کف غمین فرو ریخت
برخاست ز بار غم خمیده
بر اسب، نشست و بود بیتاب
ناگاه یکی دو روبه خرد
دستان خدا ز تن جدا شد
بگرفت بناگریز، چون جان
جان در بدنش نبود و می تاخت
چون عمر گل، این نشاط کوتاه
چون سوی زمین خمید آن ماه
تنها نفتاد بو فضائل
هم برج زمانه بی قمر شد

وی قمری شاخسار احسان
جانی که به راه دوست دادی
وین، میوه ی باغ کبریایی است
خود گشتی از آب عشق، سیراب
وز آب دو دیده با وی آمیخت
جان بر لبش از عطش رسیده
دل، در گرو رساندن آب
دیدند که شیر آب می برد
وان قامت حیدری، دو تا شد
آن مشک، ز دوش خود، به دندان
با زخم، هزار نیزه می ساخت
تیر آمد و مشک بر درید، آه
عرش و ملکوت بود، همراه
شد کفه ی کائنات مایل
هم خصلت عشق بی پدر شد⁽¹⁹³⁾

زیارت ابوالفضل

«زیارت»، حضور نزد شخصیتی محبوب و گشودن صحیفه ی دل برای پیوندی مقدس است؛ طریقی که به بلندای قرب الهی و نزدیکی معنوی منتهی شده، موجب سنخیتی روحی بین انسان و آن شخصیت ملکوتی می شود.

زیارت ابوالفضل علیه السلام همچون قدمگاه معرفت است. در این زیارت گلوآژه های عرشی حضرت صادق علیه السلام رایحه ی قدسی به وجود انسان می بخشد. یکایک الفاظ آن عطری از گلزار فضایل علوی داشته، مجموعه ی عبارات نشان از صفات انسانی کامل، عبدی صالح و رادمردی ملکوتی دارد.

امام علیه السلام، که از فراز شناختی والا و گستره ای روح افزا به شخصیت عمومی خود حضرت ابوالفضل علیه السلام نگریده، به جلوه هایی معرفت آفرین و چشمگیر اشاره می کند. ابتدا سلام خداوند متعال، ملایک مقرب، پیامبران مرسل، بندگان صالح و تمامی شهیدان، صدیقان و پاکان را به پیشگاه عباس علیه السلام تقدیم کرده، سپس زبان به شهادت می گشاید و صفاتی ارجمند و شایسته از آن حضرت را بیان می فرماید. با هم این زیارت را می خوانیم و روان خود را در زلال گوارای آن شستشو می دهیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون اراده ی زیارت قبر عباس بن علی علیه السلام کردی، که در کنار فرات و نزدیکی حایر قرار دارد، بر در روضه می ایستی و می گویی:

سلام الله و سلام ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عباده الصالحین و جمیع الشهداء و الصدیقین و الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح علیک یابن امیرالمؤمنین اشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحة لخلف النبی صلی الله علیه و اله المرسل و السبط المنتجب و الدلیل العالم و الوصی المبلغ و المظلوم المهتمضم فجزاک الله عن رسوله و عن امیرالمؤمنین و عن الحسن و الحسین صلوات الله علیهم افضل الجزاء بما صبرت و احتسبت و اعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک و لعن الله من حال بینک و بین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما و ان الله منجز لکم ما

وعدکم جئتک یابن امیرالمؤمنین وافدا الیکم و قلبی مسلم لکم و تابع و انا لکم تابع و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم و بایابکم من المؤمنین و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین قتل الله امة قتلتکم بالایدی و الالسن (194).

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیمبران فرستاده اش و بندگان شایسته اش و تمام شهیدان و راستگویان و درودهای پاکیزه و پاک در هر بامداد و شامگاه بر تو ای فرزند امیرمؤمنان.

شهادت می دهم که تو در برابر یادگار پیامبر رسل و نوه ی برگزیده پیامبر (امام حسین علیه السلام)، راهنمای دانشمند، جانشینی که رساننده احکام خدا بود، و ستمدیده ای که حقش پایمال شده، اهل تسلیم بودی، تصدیق کردی، وفادار بودی و خیرخواهی کردی. پس خداوند پاداش تو را از جانب رسول خود، امیرمؤمنان و حسن و حسین - درودهای الهی بر آنان - عطا کند؛ و به خاطر بردباری و پاداش خوبی و کمکی که کردی بهترین پاداش را به تو دهد، و چه نیکوست سرانجام زندگانی ات.

خدا لعنت کند کسی که تو را کشت و خدا لعنت کند کسی را که درباره ی حق تو جهل ورزید و حرمت تو را سبک شمرد.

خدا لعنت کند کسی را که میان تو و آب فرات حایل شد.

گواهی می دهم که براستی تو مظلوم کشته شدی و براستی که خداوند به وعده ای که به شما داده است وفا می کند.

ای پسر امیرمؤمنان، به درگاہت آمده ام، بر شما وارد شدم، دلم تسلیم شما و پیروتان است، و خودم نیز پیرو شمایم و یاری ام برای شما آماده است، تا هنگامی که خدا حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است. من طرفدار شما و با شما هستم نه با دشمن شما. من نسبت به شما و بازگشت شما (در زمان رجعت) ایمان دارم و به هر که با شما مخالفت کرده، شما را کشته کافر و منکرم، خداوند مردمی را که شما را با دست و زبان کشتند بکشد.

سپس امام فرمود: پس از آن داخل روضه شو، خود را به ضریح بچسبان و بگو:

السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله ولاميرالمؤمنين و الحسن و الحسين صلى الله عليهم و سلم السلام عليك و رحمة الله و بركاته و مغفرته و رضوانه و على روحك و بدنك اشهد و اشهد الله انك مضيت على ما مضى به البديرون و المجاهدون فى سبيل الله المناصحون له فى جهاد اعدائه المبالغون فى نصرة اوليائه الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء و اكثر الجزاء و اوفر الجزاء و اوفى جزاء احد ممن وفى ببيعته و استجاب له دعوته و اطاع و لاة امره اشهد انك قد بالغت فى النصيحة و اعطيت غاية المجهود فبعثك الله فى الشهداء و جعل روحك مع ارواح السعداء و اعطاك من جنانه افسحها منزلا و افضلها غرفا و رفع ذكرك فى عليين و حشرک مع النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا اشهد انك لم تهن و لم تنكل و انك مضيت على بصيرة من امرک مقتديا بالصالحين و متبعا للنبيين فجمع الله بيننا و بينك و بين رسوله و اوليائه فى منازل المختبين فانه ارحم الراحمين (195).

سلام بر تو ای بنده ی شایسته ی خدا، مطیع پروردگار و رسول او و امیرمؤمنان و حسن و حسین، درود و سلام خدا بر ایشان باد. سلام و رحمت خدا و برکات و آمرزش و خشنودی اش بر تو و پیکرت. شهادت می دهم و خدا را بر این گواهی شاهد می گیرم که تو به راستی راه جنگجویان بدر و پیکار کنندگان راه خدا را پیمودی؛ مجاهدانی که خیرخواهان الهی در پیکار با دشمنانش، کوشایان در یاری دوستانش و دفاع کنندگان از محبانش شمرده می شدند. پس خداوند تو را به بهترین، بیشترین پاداش، شایسته ترین پاداش و کاملترین پاداش که برای وفا کنندگان به بیعتش، پذیرندگان دعوتش و پیروان والیان امرش در نظر گرفته، جزا داد.

گواهی می دهم که تو براستی در خیرخواهی کوشش خود را انجام دادی و نهایت تلاش خود را در این راه به کار بردی. خدایت در زمره ی شهیدان برانگیزد و روح تو را با ارواح نیکبختان همراه سازد. خداوند فراخترین منزل و بهترین غرفه های بهشت خود را به تو عطا کند و نام تو را در بالاترین جایگاهها برده، با پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان محشور سازد و آنها رفیقانی نیکویند.

شهادت می دهم که براستی تو سستی نکردی و سر نتافتی و از روی بصیرت و بینایی کامل در این راه گام نهادی.

به مردم شایسته اقتدا کردی و از پیمبران پیروی کردی پس خدا ما و تو و رسولش و دوستانش را در جایگاههای فروتنان گرد آورد؛ زیرا که او مهربانترین مهربانان است (196).

پس از زیارت دو رکعت نماز زیارت در بالای سر بخوان. آنگاه نزد قبر حضرت برو، اظهار ادب و طلب حاجت کن؛ سپس خود را روی قبر انداخته، آن را بیوس و با عباراتی چون بایی انت و امی یا ناصر دین الله عشق و محبت خود را بیشتر نمایان ساز (197).

امید آن که ارادتمندان دلباخته ی آستان مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام و ابوالفضل العباس علیه السلام با کاروان هایی از شور و عشق به سوی کربلای حسینی حرکت کنند و با ابراز ارادتی خالصانه، غبار غربت از دل زدوده، یاد امام شهیدان انقلاب اسلامی ایران و شهیدان سرافراز را زنده بدارند.

پاورقی

1. ثمرات الاعواد، ج 10؛ ص 105؛ سردار کربلا، ص 194.
2. بطل العلقمی، عبدالواحد المظفر، ج 2، ص 6؛ اعیان الشیعه، سید محسن امین، (ده جلدی، ج 7، ص 429، العباس بن علی، ص 25).
3. مولد العباس بن علی علیه السلام، محمد علی الناصری، ص 46؛ قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص 17؛ العباس بن علی، ص 24.
4. همان، ص 25؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص 53 - 54.
5. العباس بن علی، ص 25.
6. همان، ص 24.
7. روز کربلا.
8. خصائص العباسیه، ص 119؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص 53.
9. العباس بن علی، ص 25.
10. علمی که با آن آبا و اجداد افراد شناخته می شود و به وسیله ی آن درباره ی اصالت خانوادگی و صفات روحی اخلاقی آنان اطلاعاتی گرانها به دست می آید.
11. برخی از مورخان بر این باورند که ازدواج امیرمؤمنان علی علیه السلام با ام البنین، پس از وفات فاطمه ی زهرا علیها السلام بوده است. (ر.ک: تاریخ طبری، ج 4، ص 118، تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 397؛ تاریخ ابوالفداء، ج 1، ص 181. و بعضی دیگر معتقدند این وصلت پس از ازدواج علی علیه السلام با امامه صورت گرفته است. (ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 117، الفصول المهمه، ص 145، مطلب السؤل، ص 63، سردار کربلا، ص 157، العباس، ص 72).
12. العباس، ص 69؛ تنقیح المقال، ج 2، ص 128.
13. همان، ص 128، معارف ابن قتیبه، ص 92؛ العباس، ص 69.
14. العباس، ص 73، مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 27 - 25، سردار کربلا، ص 158.
15. العباس، ص 92.
16. وام گرفته از اشعار بلند مرحوم سید محمد حسین کشوان (ر.ک: قمر بنی هاشم، ص 37، سردار کربلا، ص 190).
17. ثمرات الاعواد، ج 10، ص 105، مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 62، العباس، ص 94.

18. العباس، ص 92.
19. فرسان الهیجا، ج 1، ص 190، مستدرک وسائل الشیعه، ج 3، ص 815.
20. قمر بنی هاشم، ص 19، مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 60؛ سردار کربلا، ص 164؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص 53.
21. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 60.
22. همان، ص 63.
23. بطل العلقمی، ج 2، ص 6.
24. وسیلة الدارین، ص 269؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 64؛ سردار کربلا، ص 277 - 276، قمر بنی هاشم، ص 102 - 101.
25. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 56؛ سردار کربلا، ص 170؛ بطل العلقمی، ج 2، ص 9؛ مقاتل الطالبیین، ص 89.
26. ر.ک: سرالسلسله و عمدة الطالب، ص 356، العباس، ص 81 - 80.
27. ر.ک: قمر بنی هاشم، ص 25؛ العباس، ص 80؛ بحار الانوار، ج 101، ص 330.
28. العباس بن علی علیه السلام، ص 30.
29. بطل العلقمی، ج 2، ص 112.
30. خصایص العباسیه، ص 131.
31. بطل العلقمی، ج 2، ص 109 - 108.
32. چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص 116.
33. بطل العلقمی، ج 2، ص 109.
34. سردار کربلا، ص 171.
35. العباس بن علی علیه السلام، ص 35.
36. (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى . (اسراء / 1) (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ . (ص / 17) (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ . (ص / 45).
37. العباس، ص 124، عباس بن علی، ص 56.
38. العباس بن علی رائد الكرامة و الفداء فى الاسلام، ص 27.
39. چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص 117 (با استفاده از فرهنگ عمید، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 26 - 25).
40. بطل العلقمی، ج 2، ص 107 - 72.

41. بطل العلقمی، ج 2، ص 63.
42. قره به - به کسر قاف - به معنی صاحب مشک است.
43. ر.ک: المقاتل، ابوالفرج اصفهانی، ص 90 - 89؛ تاریخ الخميس، ابوالحسن الدیار بکری، ج 2، ص 317؛ انوار النعمانیه، ج 1، ص 370؛ العباس، ص 146.
44. مولد العباس بن علی علیه السلام، 56؛ قمر بنی هاشم، ص 24؛ سردار کربلا، ص 170.
45. بطل العلقمی، ج 2، صص 107 - 113.
46. چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص 113؛ سردار کربلا، ص 165 - 164.
47. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 53 - 52؛ بطل العلقمی، ج 2، ص 130.
48. مقاتل الطالبيين، ص 90.
49. قمر بنی هاشم، ص 21؛ العباس، ص 76.
50. چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص 113؛ قهرمان علقمه، ص 50.
51. ر.ک: زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی؛ قهرمان علقمه، ص 153 - 152.
52. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 71 و 72؛ العباس، ص 95؛ قهرمان علقمه، ص 59 - 58.
53. زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام، ص 72؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 74.
54. زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام، ص 134؛ العباس، ص 156.
55. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 73 و 72؛ عباس بن علی، ص 56.
56. زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 118؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص 136 - 135.
57. تاریخ طبری، ج 4، ص 315.
58. تاریخ طبری، ج 4، ص 251؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 118.
59. حیاة الامام الحسين علیه السلام، ج 2، ص 255؛ اللهوف، ص 10؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، ص 119.
60. مقتل الحسين، ص 158؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 121 - 120.
61. الارشاد، ص 67؛ مقتل الحسين، ص 194 - 193.
62. اللهوف، ص 32.
63. زندگانی قمر بنی هاشم، ص 83؛ مقتل الحسين علیه السلام، ص 214.
64. ر.ک: مقتل الحسين مقرر، ص 231، منتهی الآمال، ج 1، ص 622.
65. لمعات الحسين علیه السلام، علامه سید محمد حسین تهرانی، ص 38.
66. انساب الاشراف، ج 1، ق 1؛ سردار کربلا، ص 284؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 169 - 166.

67. ارشاد مفید، ص 212؛ خون خدا، ص 12؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص 248 - 247.
68. مقتل الحسین علیه السلام، ص 248.
69. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 284، تاریخ طبری، ج 4، ص 313، اعیان الشیعه (ده جلدی، ج 1، ص 599؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص 248.
70. الکامل، ابی اثیر، ص 284؛ عباس بن علی، باقر شریف قرشی، ص 169 - 168.
71. مقتل الحسین علیه السلام، ص 255 - 254؛ عباس بن علی، ص 169.
72. عباس بن علی، ص 169 - 168؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص 256.
73. تاریخ طبری، ج 6، ص 237؛ مقتل الحسین، ص 256؛ عباس بن علی، ص 171.
74. عباس بن علی علیه السلام، ص 172 - 169.
75. قمر بنی هاشم، ص 44 و 45؛ تذکرة الخواص، ص 142؛ سردار کربلا، ص 212 - 210؛ العباس: ص 107 - 106.
76. ارشاد مفید، ص 250؛ نفس المهموم ص 137؛ مقتل الحسین، ص 258؛ لمعات الحسین، ص 48؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 176 - 175؛ سردار کربلا، ص 208.
77. عباس بن علی علیه السلام، ص 176؛ مقتل الحسین، ص 259 - 258.
78. عباس بن علی علیه السلام، ص 185 - 179.
79. خط خون، علی موسوی گرمارودی، ص 140.
80. سردار کربلا، ص 290، عباس بن علی، ص 210.
81. ر. ک: تاریخ ابن عساکر، ج 13، ص 14، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 181 - 180.
82. تاریخ طبری، ج 4، ص 322؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 182 - 181.
83. نفس المهموم، ص 247 - 246؛ مقتل خوارزمی، ج 2، ص 7.
84. حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج 2، ص 203؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 193.
85. مقاتل الطالبیین، ص 116 - 115؛ نفس المهموم، ص 308 - 307.
86. همان، ص 321؛ مقاتل الطالبیین، ص 93 - 92.
87. خون خدا، ص 75 - 73، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 205، 208 - 204.
88. ارشاد مفید، ص 269؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 212 - 210.
89. مقاتل الطالبیین، ص 88؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 210.
90. عبدالله، جعفر و عثمان برادران ابوالفضل علیه السلام بودند که در دامان پر مهر «ام البنین» تربیت یافته و درس ایشار و جانبازی را آموخته بودند. تمامی این چهار برادر در خدمت امام و حجت خدا در کربلا به شهادت رسیدند به

طوری که «ام البنین» این لقب را با وجود پسران برای خود می پسندید. (ر.ک: چهره ی درخشان قمر بنی هاشم
علیه السلام، ص 48؛ سردار کربلا، ص 135).

91. منتهی الآمال، ص 453؛ نفس المهموم، ص 337 - 336؛ اسرار الشهادة، ص 125.

92. نفس المهموم، ص 337 - 336.

93. زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص 214.

94. همان، ص 215.

95. العباس، ص 163 - 162؛ منتهی الآمال، ص 455؛ نفس المهموم، ص 337.

96.

لا ارهب الموت اذا الموت رقى حتى اوارى فى المصاليق لقا
نفسى لنفس المصطفى الطهر وقا وانى انما العباس اغدوا بالسقا
و الا اخاف الشر يوم الملتقى.

(العباس، ص 163؛ نفس المهموم، ص 334 تا 337).

97. العباس، ص 163.

98. سردار کربلا، ص 290.

99. نفس المهموم، ص 337 - 335؛ منتهی الآمال، ص 456 - 455.

100. العباس، ص 163؛ مقتل مقرر، ص 338.

101. همان، ص 339 - 338؛ سردار کربلا، ص 291.

102. سردار کربلا، ص 291 (ترجمه ی العباس، ص 294، 293).

103. این قطعه ی تاریخ عاشورا با عبارات گوناگون در کتب تاریخی و مقتل ها ترسیم شده است؛ ر.ک: ذریعة

النجاة، ص 129؛ ناسخ التواریخ، ص 224؛ قمعام زخار، ص 404؛ مقتل الحسین، ص 340.

104. تاریخ طبری، ج 4، ص 345؛ بحار الانوار، ج 45، ص 50؛ مقتل الحسین، ص 350.

105. حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج 3، ص 277؛ مقتل الحسین، ص 350.

106. «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون یوم المعاد، فکونوا احرا را فی دیناکم...» (ر.ک: کامل ابن اثیر، ج 3،
بحار الانوار، ج 45، ص 51).

107. امام باقر علیه السلام در توصیف این صحنه ها می فرماید: حسین علیه السلام کشتگان را کنار همدیگر قرار می داد و می

فرمود: کشتگانی مانند کشته شدگان از پیامبران و دودمان پیامبران هستند. (ر.ک: تظلم الزهراء، فاضل قزوینی، ص

118؛ سردار کربلا، ص 293 - 291).

108. بطل العلقمی، ج 3، ص 228 - 224؛ سردار کربلا، ص 292.

109. بطل العلقمی، ج 3، ص 229 - 224؛ سردار کربلا، ص 293 - 291.
110. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 256؛ سردار کربلا، ص 328 - 326.
111. ر.ک: اعلام الوری، مرحوم طبرسی؛ انوار النعمانیه، سید نعمت الله جزایری؛ منتخب طریحی، ص 431، 307؛ عمدة الطالب سید داودی؛ سردار کربلا، ص 394.
112. ر.ک: تاریخ و جغرافیای کربلای معلی، عماد الدین اصفهانی؛ میراث کربلا، سلمان هادی آل طعمه، ترجمه ی محمدرضا انصاری، ص 35؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص 219 - 217؛ العباس، ص 217 - 216.
113. قمر بنی هاشم، ص 127؛ سردار کربلا، ص 368 - 366.
114. میراث کربلا، سلمان هادی آل طعمه، ترجمه ی محمدرضا انصاری، ص 51 - 57. (یا تلخیص فراوان؛ سردار کربلا، ص 322 - 320).
115. تاریخ بنا و زمان ساخت ضریح و سراینده ی شعر نیست.
116. «سل اذا ما شئت واسمع و اعلمتم خذ منی جواب المفهم ان فی هذا المقام انقطعت یسرة العباس بحر الکرم ههنا یا صاح طاحت بعدما طاحت الیمنی بجنب العلقم اجر دمع العین و ابکیه أسا حق ان یبکی بدمع عن دم» (سردار کربلا، ص 321 و 322).
117. خصال صدوق، ج 1، ص 68.
118. ر.ک: بطل العلقمی، ج 2، ص 436 - 398.
119. «عبست وجوه القوم خوف الموت و العباس فیهم ضاحک یتبسّم لو لا القضا لمحا الوجود بسیفه والله یقضى ما یشاء و یحکم» (ر.ک: قهرمان علقمه، ص 91 - 90).
120. عبدالمنعم فرطوسی که از شعرای اهل بیت است درباره ی شجاعت ابوالفضل چنین می سراید:
«علم للجهاد فی کل زحف علم، فی النبات عنداللقاء قد نما فیہ کل بأس و عز من علی بنجده و اباء هو ثبت الجنان فی کل روع و هو روع الجنان فی کل راء» (ر.ک: قهرمان علقمه، ص 91).
121. قهرمان علقمه، احمد بهشتی، ص 91.
122. سید رضا مؤید خراسانی؛ از آینه ی ایثار، ص 63.
123. میزان الحکمه، ج 1، ص 66، حدیث 427.
124. استاد فرزانه؛ حضرت آیت الله حسن زاده آملی.
125. فرهنگ بزرگ نوین، ج 1، ص 15.
126. ر.ک: بطل العلقمی، ج 2، ص 446 - 427.
127. بطل العلقمی، ج 2، ص 299-259، 302-261؛ عباس بن علی، ص 53.
128. منافقون / 8.

129. اصول کافی، ج 3، ص 219.
130. ای اشکها بریزید، حبیب چایچیان (حسان، ص 211).
131. میزان الحکمه، ج 1، ص 602، حدیث 1675.
132. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ی 87؛ فیض الاسلام، خطبه ی 86 قسمت اول.
133. ر.ک: بطل العلقمی، ج 2، ص 285 - 243.
134. العباس، ص 116؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 97؛ بطل العلقمی، ص 257؛ سردار کربلا، ص 229.
135. بطل العلقمی، ج 2، ص 311.
136. میزان الحکمه، ج 6، ص 256 - 265، ح 10105 - 10098.
137. ماه هاشمی، ص 15.
138. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 76، ص 360.
139. ر.ک: میزان الحکمه (صفات مؤمنان، ج 12، ص 83 تا 90).
- 140.
- یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار
مع النبى المصطفى المختار فاصالهم یا رب حر النار
(نفس المهموم، ص 335).
- 141.
- والله ان قطعتموا یمینى انى احامى ابدا عن دین
و عن امام صادق الیقین نجل النبى الطاهر الامین
(نفس المهموم، ص 335).
142. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 98؛ سردار کربلا، ص 232، 239.
143. العباس، ص 162؛ سردار کربلا، ص 287.
144. - ریسمانی که با آن دست و پای افراد را می بندند. (ر.ک: فرهنگ عربی جامع نوین، ج 1، ص 1042، ذیل ماده عکل).
145. حاج شیخ محمود معروف به حاج ملا آقا جان. نقل از فرزند آیت الله العظمی میلانی رحمة الله علیه. (ر.ک: چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص 314 و 315).
146. سردار کربلا، ص 264 - 262.
147. چهره ی درخشان قمر بنی هاشم، ص 308 - 306.
148. سردار کربلا، ص 254 و 255.

149. تحفة الجلالیه، ص 110 - 108، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 330 - 328، سردار کربلا، ص 345.
150. «شجره ی عباسیه» اثری نفیس و گرانبها از مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره است که در آن نام فرزندان و نوادگان عباس علیهم السلام به چشم می خورد.
- این نوشته ی ارزشمند قسمتی از کتاب «شجرات آل الرسول» بوده که از آثار گرانسنگ و جاودان در معرفی سادات جهان و بیان ریشه ی آنان محسوب می شود. مراجعه به این کتاب پربها فضایی پر فروغ و با عظمت در برابر دیدگان محققان و علاقه مندان می گشاید.
151. سردار کربلا، ص 342.
152. بطل العلقمی، ج 3، ص 433.
153. همان، ص 429.
154. همان، ص 433 - 430.
155. ر.ک: حدیقة النسب، شیخ فتونی، معارف ابن قتیبه، ص 96، سردار کربلا، ص 341.
156. بطل العلقمی، ج 3، ص 434.
157. شیخ فتونی تنها کسی است که این ویژگی را برای حسن، فرزند دیگر عباس علیه السلام شمرده تا نسلی گسترده تر از آن حضرت بیان کند. (ر.ک: العباس، ص 195).
158. سردار کربلا، ص 342.
159. کتاب «جعفریه»، اثری پربها از عبدالله بن علی بن ابراهیم جردقه است که حاوی فقه شیعی است.
160. تاریخ بغداد، ج 10، ص 364؛ سردار کربلا، ص 344 - 343.
161. تاریخ بغداد، ج 10، ص 313؛ سردار کربلا، ص 345.
162. العباس، ص 202 - 201؛ سردار کربلا، ص 346.
163. برگرفته از نوشتار تحقیقی اداره ی اوقاف اصفهان.
164. بحارالانوار، ج 101، ص 270.
165. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 88.
166. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 88.
167. غبطه: درخواست نعمت برای خود به همراه بقای آن برای دیگری.
168. بطل العلقمی، ج 2، ص 109 - 108؛ خصال صدوق، ج 1، ص 68؛ بحارالانوار، ج 22، ص 274.
169. بطل العلقمی، ج 3، ص 233 - 224؛ سردار کربلا، ص 240.
170. العباس بن علی، باقر شریف قرشی، ص 39 - 36.

171. مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 97؛ العباس بن علی، ص 42 - 36.
172. العباس، ص 213؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 98؛ العباس بن علی، ص 40.
173. العباس بن علی، ص 41 - 40؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص 285 - 220.
174. العباس بن علی، ص 38.
175. العباس، ص 213 و 220 و 221.
176. السلام علی ابی الفضل العباس بن امیرالمؤمنین، المواسی اخاه بنفسه الآخذ لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعة یده، لعن الله قاتله یزید بن رقاد الجهنی و حکیم بن الطفیل الطائی.
177. بطل العلقمی، ج 2، ص 311؛ مولد عباس بن علی علیه السلام، ص 98؛ العباس بن علی، ص 42 - 41.
178. ر.ک: اسرار الشهاده، ص 341.
179. العباس، ص 223 و چهره ی درخشان...، ص 49؛ سردار کربلا، ص 379.
180. العباس، ص 222.
181. کانت بنون لی ادعی بهم والیوم اصبحت و لا من بنین اربعة مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین تنازع الخرصان اشلائهم فکلهم امسی صریعا طعین یا لیت شعری اکما اخبروا بان عباسا قطع الیمین (العباس، ص 222، بطل العلقمی، ج 3، ص 432).
182. سردار کربلا، ص 379.
183. یا من رأی العباس کرعلی جماهیر النقود وراه من ابناء حیدرکل لیث ذی لبدنبت ان ابنی اصیبیرأسه مقطوع یدویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد لو کان سیفک فی ید یک لما دنا منه احد (قمر بنی هاشم، ص 147؛ سردار کربلا، ص 379).
184. همان، ص 380 - 379.
185. اخوه و ابن والده علی ابوالفضل المضر ج بالدماء ومن واساه لا یتثنیه شبی ء و جادله علی عطش بماء (العباس بن علی، ص 44؛ قمر بنی هاشم، ص 148).
186. این شاعر خردمند در شعر خود با اقتباس برخی از مصرعهای ام البنین، آتشی افزون در دلها به پا کرده است، معنای این مصرع بدین قرار است: چهار نفر چون کرکسان کوهسار بودند که کشته شدند و رگ حیات آنان قطع گردید.
187. امروز صبح کردم در حالی که دیگر پسری ندارم.
188. مرا به یاد شیران بیشه می اندازید.
189. دیگر مرا ام البنین نخوانید.
190. سردار کربلا، ص 380 و 381؛ چهره ی درخشان قمر بنی هاشم، ص 163 و 164؛ العباس، ص 223.

191. دیوان اشعار حسان (ای اشک ها بریزید، مقتل مقرر، ص 336. آینه ی اینار، ص 258؛ سردار کربلا، ص 382 - 383.
192. سردار کربلا، ص 386 و 387. (با تلخیص.)
193. آینه ی اینار، ص 309.
194. مفاتیح الجنان، مرحوم حاج شیخ عباس قمی، ص 793 - 794.
195. مفاتیح الجنان، ص 794 - 795.
196. سردار کربلا، ص 326 - 328.
197. برگرفته از احادیثی پیرامون آداب زیارت ر. ک: بحارالانوار، ج 101، ص 261؛ سردار کربلا، ص 336.

فهرست مطالب

3	پیشگفتار
5	سخن نویسنده
6	میلاد «ماه»
8	هفتمین روز میلاد
10	دوران کودکی عباس
12	ایام نوجوانی و جوانی
16	کنیه های مهر افروز
18	القاب تابناک
18	قمر بنی هاشم
18	باب الحوائج
19	طیار
20	اطلس
20	الشهید
20	سقا
21	عبد صالح
21	بطل العلقمی
22	سیهسالار
22	پرچمدار و علمدار
23	حامی الطعینة (حامی بانوان)
24	ابوقریه
26	سیمای سیهسالار
28	همراه با امام حسن <small>علیه السلام</small>
30	همراز با امام حسین

32.....	به سوی سینای عشق.....
36.....	طلوعی غروب آفرین.....
38.....	مشاور امین.....
41.....	امان از «امان نامه».....
43.....	طلوع عشق و اندیشه.....
44.....	پاسدار حرم حسینی.....
45.....	شریعه ی شهادت.....
47.....	گلهای پرپر.....
48.....	علقمه ی عشق.....
50.....	به سوی شریعه.....
52.....	شریعه ی شهادت.....
54.....	هل من ناصر ینصرنی.....
56.....	شهادتگاه ابوالفضل.....
58.....	تاریخ مرقد عباس.....
60.....	مقام دست های ابوالفضل.....
61.....	فضایل «ابوالفضل».....
62.....	ایمان، یقین و بصیرت.....
63.....	شجاعت.....
65.....	ادب.....
67.....	آزادگی و عزت نفس.....
68.....	وفاداری.....
70.....	صبر و بردباری.....
72.....	اخلاص.....
74.....	رأفت و مهربانی.....

75.....	کرامات ابوالفضل
76.....	سزای قسم دروغ.....
78.....	برخیز و به سر و صورت بزن.....
80.....	فرمانده روسی در جنگ جهانی اول
82.....	پشیمانی بعد از پریشانی و
83.....	فرزندان ابوالفضل.....
85.....	نوادگان عباس.....
87.....	احترام ارادتمندان به نوادگان
89.....	در آینه ی آفتاب
90.....	در نگاه حضرت زهرا
91.....	صحیفه ای از کلام امام سجاد.....
92.....	سپیده ی سخن امام صادق.....
95.....	آفتاب کلام حضرت بقیه الله
96.....	مرثیه ی مهتاب
97.....	طوفان احساس عاشقان.....
98.....	مرثیه ی مهتاب
99.....	فضل بن حسن (از نوادگان ابوالفضل).....
100.....	علامه حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی).....
101.....	حبیب چاپچیان (حسان).....
102.....	سید محمد علی ریاضی
103.....	علی موسوی گرمارودی
104.....	زیارت ابوالفضل
108.....	پاورقی.....